ARCHIVAL CELL
Dr. Zakir Husain Library
JMI, New Delhi-110025.
MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تحمید [illegible] حضرت [illegible] انزل علی عبده الکتاب

و لم یجعل له عوجا [illegible] و درود و تحیت بر افضل من اوتی الحکمة

و فصل الخطاب [illegible] و آل و اصحاب [illegible]

[illegible] غنیمت [illegible]

چون [illegible]

ارباب [illegible] نقل [illegible]

[illegible] طبع سلیم [illegible]

در اوراق جمع کرده شد ترتیب داده آمد [illegible]

[illegible]

[illegible] الصدور

[illegible] مخدومی استاد [illegible]

مد الله [illegible] نوشته شد [illegible]

تا آنجا که درکه مرحله اهل بهشت است حاشا که کمال سعید بر [illegible]
بیش شود و معتقد از بعضا جنوال کرم بی انتها [illegible] [illegible] انجم [illegible]
[illegible] که این باب است منتسب از قبائح [illegible] و [illegible]
بکشاید و از درآن حق غیب با حسن ابو حنیفه کمال [illegible] [illegible]
[illegible] مرا [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] عیب [illegible]
دل که خلاصه وجود است [illegible] است [illegible] اگر [illegible] عجب
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابد الاباد
[illegible] اظهار شوق و [illegible] تقبیل تراب الاقدام [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] است [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آمده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] آیدکان [illegible]

[illegible]

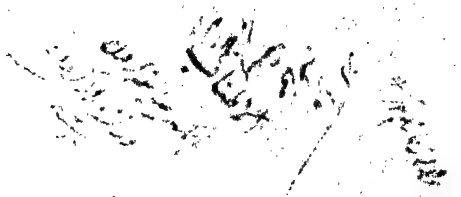

ظل رأفت و سایهٔ عاطفت حضرت سلطنت خلافت پناه را بر مفارق

عالمیان ممدود و دارا و دارکان دولت را در مستقر عزت توفیق

رعیت پروری و مرحمت گستری رفیق گرداناد بعده چون مطلع شریف

مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عموم برایا و منطوی بر تدارک و تلافی

ناپاکان و قمع و قلع بی باکان بسمع جمع فقیران و شکستگان رسید همه

یکدل و یک زبان دست تضرع و ابتهال برداشته بدعای دوام دولت

اشتغال نمودند وی نایب رجا واثق است و امید صادق که بیمن

این نیت و برکت این خیریت روز بروز فتحهای دنیوی و سعادت

اخروی بحصول انجامد حق نشانان بغیر عدل نخواست آسمان

و زمین ز عدل بجاست سلطنت خیمه ایست بس موزون کش بود

راستی و عدل ستون گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون

برپای یارب این خیمه سعادت مند زین ستون تا بحشر باد بلند

زیادة ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق و سعادت زیادت باد بالنبی

تازه و نفرتهای بی اندازه
بظهور پیوندد و مراد است

والدالامجاد والسلام تا قصه تقاضای منابع جهان در شب اشتیاقان باد

دعای دولت خود را همه خیزان باد هر طرف از شمشیر بگو باد

هر تیر سیاه خصم جوالحجم همه گریزان باد دولت او از شمشاد مسکن از فتح

آن نسیم ظفری فرسید از آن نسیم نصرت می رسید افتاد و کار

تا زه از فلک خدمت برداشتند و تاج گوشه قدر و منزلت انسیا

باوج عزت و کرامت افراشته روی از فتح و اقبال سعید است شکر کرده

همین مقام نمانده زبان حال و لسان مقال بر مقالات

دوازده

خداگشت و عزیز شکر خدا که شام آسیه زمانه از صبح طرب از مطلع خورشید

رسید آنچه کوکب دعا از گشت آنچه زد این را از روابط و خدا ...

... صاحبقران نیست اینجا آنچه دولت فضل آنچه با تنها است

هر روز دو شهر آن آنحضرت را از شاخ فتح غنچه باد و دیگر چهره گشایند

و این بعد بار ظفر نهال مقصود دیگر سرسبزی نماید هر طرف است او

رای سفر خاطر خواه معمور تا امید رفیقان سفر نیز خواه بود هر کجا بود

او کوس دعا خواهد کوفت ؛ فتح و فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود ؛ ظلل رأفت

و سایهٔ عاطفت ابد الآباد باد ممدود باد والسلام ؛ نامه کز جانان

رسد منشور اقبال منست ؛ مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست ؛ ذره

سان خاکم هوادار است آن خورشید را ؛ یک یک ذرات عالم شاهد

حال منست ؛ چون عنایت نامه همایون مبنی از ازدیاد دولت روز

افزون خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشه

قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروه کرامت رسانید همه یکدل

و یکزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بوظایف دعاگویی

و مراسم دولت خواهی قیام نمودند رجا بلطایف کرم الهی واثق است

و امید بشرایف نعم نامتناهی صادق که عنقریب فتحهای تازه و نصرت

های بی اندازه دست داده عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف

گردد ؛ امیدوار چنانم که منعطف گردد ؛ عنان عزم بزودی

بمستقر جلال رسد شکار کنان شاهباز دولت شاه ؛ تذرو نصرت

بتهور

تهنیت فتح بر دولت [illegible] اسلام [illegible] صبح طرب از مطلع امید دمید

نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید [illegible] بشارت [illegible] در دل من [illegible]

نامه [illegible] فتح باره [illegible] خبر آن نامه [illegible] شنیدم

دل [illegible] جهان [illegible] رسید هر کرا بود [illegible] اخلاص [illegible]

چون [illegible] شد [illegible] آن مژده رسید چون [illegible]

[illegible] فتح قریب و نصرت جدید [illegible] شادمان [illegible]

مژده آن فتح [illegible] هر فتوح [illegible] جانها [illegible]

زبان حال [illegible] مقال [illegible] [illegible]

[illegible] آمد آخر [illegible]

[illegible] که [illegible] برای تو [illegible]

[illegible] دعا [illegible] دولتخواه [illegible] دعاگویان [illegible]

[illegible] فتحی [illegible] مخالفان [illegible] روی نماید و نصرتی

تازه با قدرت [illegible] جامی [illegible]

نشد همه حضار سورهٔ فاتحه فاتح ابواب مراد طول رفعت و ساعت عظمت

ابد الاباد ممدود باد بالنبی و آله الامجاد چندیکه سعادت دست و پا

بوسی میسر نیامد فرخ آن ساعت که با بهجت دولت دیدار باد [illegible] کر طعنه

خود عرض یابیم زود و خبیث زیرا که با یادش [illegible] پرسش گردون ذم امیدوار

خواندی طوطی [illegible] چون شد نامه پرسش تعویذ بیان که هم چنین

کردم آن [illegible] انصاف [illegible] آن [illegible] و مطالعه [illegible]

[illegible] و دولت فرخ نامه شکایت آمیز و مشعر صحیفه محبت

انگیز بجا به شوق [illegible] ذوق کشیده [illegible] شد جواز [illegible]

و اکرام [illegible] عرض رسانده [illegible] شوق [illegible] که به دولت

دست بوس حضرت [illegible] زیاده از آن است که به تقریر زبان

و تحریر بیان [illegible] و مدام [illegible] دوری می خواهم

دلم [illegible] دولت [illegible] آن [illegible] نیک [illegible]

آن [illegible] کنم [illegible] ایزد تعالی

حسن

بمحض فضل و امتنان آن حضرت را حسب الامکان از مکاره مصون

و از مکاید مامون در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارا و

بنده جای دعای او که بر نایذ روست خدمت زین به و سکونان خدمتکار را

چون مرا و نامرادان آمد و همواره باد بر مراد او مدار این بنده دوار

والسلام والاکرام [illegible] ای باد داستان از آن دلستان بیار

جان را نوید دلخوشی جاودان بیار چون شد صحیح اقامت آن شاه

جان پرور مروی حدیث از لب آن شاه جان نیاز معدن شوق

و آرزومندی برکاب بوسی حضرت خداوندی که همواره سپاه

فتح و فیروزی در رکاب جاه و جلال او باد و عنان سعادت

و بهروزی در کف دریا نوال او نه چنان از دست رفته که بیازوی

طاقت و توانائی و بنیروی مصابرت و شکیبائی امساک آن

توان کرد لاجرم گستاخی نموده تسکین حرارت اشتیاق و

تسلیه خاطر مشتاق را حرفی چند شعر شطری از آن نگاشته

قصه آن دلستان رسانند مروی حدیث از لب آن شاه جان

رسانند دل را امید خود می پایدار داد جان را نوید بی غمی جاودان

رسانند عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمان

حضرت خلافت پناه مظهر اوصاف الهی مصدر الطاف

نامتناهی که بنسبت مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و

یکروی بظهور می پیوندد هر آینه رابطه امتداد دولت

و واسطه ازدیاد جاه و حشمت و ضوابط خواهد بود مثنوی

چو شاهان خاطر درویش جویند مزید قدر و جاه خویش جویند

فروغ تاج شاهی معدلت کیش بود از گوهر اخلاص درویش

ز درویشان چه حرفی می گذارم نه پنداری که قصد خویش دارم

من و لاف چنین هیهات هیهات قوی شرمنده ام زین نفی و

اثبات بس است این جا هم از درگاه ایشان که باشم خاکبوس

راه ایشان حق سبحانه تعالی اولیاء آنحضرت را روز بروز

فتحهای از حد افزون و نصرتهای گوناگون روزی میکند و ساعت بساعت فتح

بر دولت ... و مفادهای ... افزون فیروزی داد و بحمد و آله کرام

علیه و علیهم الصلوة والسلام ... از نور ازلی رایت ... باد

... معمور باد ... که عزم ثابت برسوی ... ملک

... باد بر ضمیر منیر دولت خواهان آن حضرت که آینه صورت

نمای مصالح دینی و دنیوی و مرآت صورت کشای مقاصد صوری

و معنوی است روشن ... که چون حضرت ذوالجلال والاکرام از

آغاز تا انجام همه مطالب ... را بر ترتیب اسباب ظاهری

و باطنی ... [illegible] ... است و ...

نیت و مقتضای طویت که نسبت ... دارد ...

و ... امیدواری چنان است که بمقتضای ...

کلام ... [illegible] ... فیما بقی و ...

لاحق در جریان امور بر نهج سابق باشد و در زمان استقبال ...

با اهالی موافق و در امور مطلبه بالمظفر است و در استعجال در آن منحفظ

حق سبحانه تعالی اسرار سفیر را با ظفر بنمایان دارد و از خطا و خطر

امان والسلام والاکرام حضرت زین که یار را روی خوب خوبی بجوار

حجب سیار کرده [illegible] نشان پیوسته [illegible] چشم غمزه ابرو [illegible]

لسپاه [illegible] هر کشور دل اقلیم جان مسلم او است [illegible] نامه مخبر از مصالح

متضمن مصالح جمهور الانام و صحیفه مشعر بموافقت کافه خواص و عوام

از ساحت مخیم جاه و جلال معسکر دولت و اقبال حضرت خلافت پناه

سلیمان دستگاه اعز الله تعالی انصاره ضمانت ملک و اقتدار [illegible]

نشینان آستان نیاز و افتخار که آثار الفیل و اطراف انهار [illegible]

دوام دولت و خیرخواهی زرکان [illegible] ابد می گذرد [illegible]

وکلا دکوشه قدر منزلت شان با اوج عزت و رفعت و کرامت رسانیده

به تکمیل و یک زبان بوظایف شکرگذاری قیام نمود و [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] می گویند [illegible] و اقاعده [illegible]

موجب سربلندی و ثمر سعادتمندی بی آنکه توجه نوای نصرت شعار
بجانب این دیار مخلصان دعاگوی و دعاگویان بیدل و یکدل
رسیده خلوت سرای دل را زینت و زیب داده و دیده امید را
راه انتظار نهاده نغمه خانه فراق در ترانه ویرانه اشتیاق ایشان
مبارک ساعتی کان مه بسر افکند منزل را ز وصلش سرفراز و جهان
با اقبالش نیاز دل. چه حاجت اختیار ساعتی سعد از برای او
که ساعت را سعادت‌های سعد از مقدمش حاصل. در مطاوی
عنایت نامه استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر صفر آن را چه مایه
یافته است فرموده بودند مانا آنرا منشأ همان تواند بود که بعضی از
مفسران یوم نحس مستمر که در کلام مجید واقع شده است بچهارشنبه
آخر صفر فرود آورده‌اند پوشیده نماند که نحوست آن از روی نسبت
با اصحاب شقاوت و شقاق است که کافران و بدکیشان اند زیرا که
نکبت و نکال و هلاک در آن سال ایشان در آن روز بوده است

عزت افراشت بدست رحمت از خاک برداشت بایستی که

این فقیر بود چون خامه قدم از سر ساخته جوابنامه بودی بلکه بیک

قدم از سر نشناخته طریق ملازمت پیمودی اما بواسطه عجز و بی اختیاری

و بی قدری و بی اعتباری خود را در معرض این مقصد بلند و مطلب

ارجمند نمی دارد و الا غلبات شوق و نزاع و جذبات تعطش و اتساع

بزمین بوسی عتبه سپهر ارتفاع نه در مرتبه ایست که بحروف مرکبه و

عبارات مرتبه شرح توان داد رجا واثق است که عنقریب قریب

مجیب عز شانه لطیفه که متضمن این امنیت و مقتضی بفراغت

و امنیت از هجوم شدائد احزان و هجوم حوادث امکان از متمکن

بطون بظهور آورد و مشتاقان آرزومند را پیش ازین در

مفسدی دوری و تنگنای مهجوری نگذارد انه علی ما یشاء قدیر

سخن دراز کشید و نوبت باقامت دعا نیاز انجامید قلع و قمع

صحاب شقاق و شقاق علی الیسر الطریق میسور باد تا ارباب وفاق

عالیجناب آقا ... وجوه ... و اسلام ... در دوران فلک با ...

بهشت ... باد ... تسوید و ... جرم ...

قرن احسن و ... وین طرف ... جرم از طرف ... بود

تجدید وظایف محمدت و تمهید قواعد معذرت ...

دبیران عظیم القدر کبیر الشان که ... آن ...

قرموم اند ... زادیه تحصیل ... قلمی ... دیده

دعای ... مناصب ... اخلاص ...

بو فانی ... اخلاص ... بودن ...

از ثواب ... از قدر ... عظیم ... جاه و جلال ...

... اقبال ... از حضرت واهب العطایا بحکم ...

الدعا اجابت دعوة غایب للغایب تا دل ...

دولت برعایت رعایا ... از ظلمت ظلم ...

سعادت دینی و دنیوی با کمال ... و جمعیت ...

[illegible]

وشرف صحبت ارباب صحبت ... تعلق پذیرفته و صحبت آن نبی اوا ...
شد مصاحب و صحبت ... غنایت ... ادا و کرده ... و شمره الهوانه
اندر ... امل ... ما آنچه در ضمیر ... باشد ... است که اجر و ثواب آن حضرت
درین صحبت امداد دولت دو جهانی باشد و از روی ...
... و السلام ... آمد خبری که ... منزل دوست ...
بوقت کوچ دل ای دوست — هرگز نبود آزرده کاری خسته دلان ...
هیچ کس نزدیک رسد منزل دوست — شوق و غرام مشتاقان ...
... رسیده جاه و جلال و رتبه عزو اقبال آنحضرت ...
... که ... شرح قرآن داد یاد ... نامه ... قرآن کرده ...
سند آن باب کرده ... در ... لطایف ... علم ... قیام ...
... تاجداران شاه جهان ... باد ... زمانه سایه گستر باد
آوازه ... شاه ... است — ماند ... شاه ... باد
از ره قاصد ... باد ... سوی ... شان ... گام ...
... ده ...

بنظم

چون مرسله منشور عزت آن والاشان قدر و جاه شد خاکسار از چهره ماکویی چه

یارای جواب شد هر کجا آمده سپید بگوش ما الحمد لله فتح و نصرت

هم عنان آثار دولت جهانتاب [illegible] رسانیده شد ولایت

پیشنهاد شد [illegible] که شده مانع از ادای جواب چه ضمن

که ذکر [illegible] بجز وظیفه دعا بجای جواب یارای

ذو الجلال و الاکرام خواهم ادعیه آنحضرت را همین [illegible]

و در مضمون [illegible] در مقر حکومت [illegible]

انشاء و تقویت قواعد [illegible] تشیید قوانین معدلت

گسترده مصروف و [illegible] دارد بحرمت النبی و آله الامجاد

[illegible] مشرف نامه [illegible] بنده [illegible]

زیرا که آن کرامت [illegible] شیخ [illegible]

عنایت نامه همایون [illegible] دولت روزافزون خاک

نشینان آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشه [illegible]

منزلت شان ابد پیوست و روزنامه کرم شته رسانیده همچنان کمال و مرکز
روی نیاز بر زمین دولت و بنا بر آسمان بلند یافت دعاگوی دو سر
و دعاگوی قیام نمود و در حق ایشان حضرت ... حضرت فتح و نصرت شامل حال ایشان
از دنیا آن حضرت راحب الاخلاق از رشحات ... رسول ... یا
در مقر دولت مستقر باد و دشمنان بدراد با ... الا جمال
خورسند که دعای ما بر زبان کنند
ز آسمان خورشید آن ... کند   چون ... وقت و سید راد یافت
همه ... از فیض آن ... برای جهان آرای ... و ضمیر ... حال
کن ... پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم به تبدیل ...
می شود و محبت آن ... نقطه محنت ... گردد و از او ... همه ...
آن حال ... نمایکرده باد و باز آن ... نماید ...
با اقبال ... ذرات کاینات ... که قبول ... و از ...
... و ... او با ... نیست ... کشش کز اقبال ... ما

دوستان در آتش [illegible] خواهان به یک آب انداخته‌اند همواره دوست [illegible]

به رشته تمام [illegible] کشی گشت برآن کاسه که [illegible]

می‌رفت [illegible] القلب [illegible] تنها [illegible] عشق و [illegible]

گرفته [illegible] از [illegible] مقصود [illegible]

گردد [illegible] آنکه این حکایت [illegible] شود [illegible] باره

[illegible] دوستان را با اقبال [illegible] شود تا [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

فقیر [illegible] که خود را [illegible]

جواب اخلاص را [illegible] اگر رسانند [illegible] قاصدی از راه [illegible]

[illegible] این مطلب [illegible] این معنی [illegible]

[illegible] صورت [illegible] غیب [illegible]

[illegible] شب [illegible] یک [illegible]

عزت [illegible] امیدوار [illegible]

عنقریب قریب مجیب غم نشان لطیفه انگیز که جواب قاصد و نامه از من

برخیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مشافهات لطیف

مشاهده جمال و حسن حال میسر گردد ابیات وقت آن آمد که زین نیلی حصار

سر برآری میان خورشید وار ، دیده بیدار را روشن کنی

همچنانی هیچ انگشتی کنی ، مخلصان و دوستداران شما که

دست بوس سعادت خدمت دارالسلام [illegible]

[illegible] دانم که تا اتفاق سفر است ، تا بو که کنم نگاه سوی دلبر گذشت کز غم

سوخته یا باد و رفته خواهم که هم با سر و در سر است ، جرأت قلم بعضی از آنچه

نگاشتم چرا عقد از وقتهای متتابع که درین چند روز واقع شد مبنی بر دو

بخت و صورت [illegible] گذشت از [illegible] این نیز نیابد از و فقد و تقصیر

نیست داد و قات شریف برای مطالبه بتضییع بجهت که نیابم [illegible] آن

نامه و دوستی بعید [illegible] عذر آن [illegible]

[illegible] محصل باد السلام [illegible]

از دل

از دل برآید همه روحانیان را خوش آید تشبیه آن در این شیوه منظور

و مانع تحریر [illegible] را در عطر هر سطری [illegible] اعجوبه‌ای [illegible]

[illegible] از [illegible] بسته [illegible] مکتب و [illegible] گردد و حروف

[illegible] و [illegible] از [illegible] در [illegible] عادی [illegible] باشد در

الفاظ [illegible] و [illegible] بر قاعده ظاهر [illegible] تا

[illegible] آن گشته [illegible] آن در [illegible]

چرا [illegible] سعادت [illegible] دولت [illegible]

خط [illegible] از دل [illegible] برای [illegible]

شد [illegible] خامه [illegible] حکایت میکند بازبان

تیز و [illegible] حکایت [illegible] ایام

فراق و حکایت [illegible] الام [illegible] که [illegible]

و دوات [illegible] بسته [illegible] خامه زبان شکسته در [illegible]

[illegible] آن مقصود [illegible] شد [illegible] این [illegible] آن [illegible]

[illegible]

سعادت مآب کرده التماس سیر و تفرجی ایاباد و سیاکر سبزواری خیابان سرو بان

حضرت سبحانی در آن حضرت کوی کوشیش آرایش در آن فرخنده

مجلس انجمت بارش زمین گردش تعظیم که داری زمین بوسه دعا

گویان سرافرازی دولتی لازمه معمور و سعادت از متعلقی

سیمبر آبادی دالله الدیار سعدی کرده از سیف تیر و دلها

کت ده عقدها از رشته جان سعدی از کمند طره لام دل

صاحبدلان آورده در دام سلامی خوشتر از آن قدسیان الف

دروی کشیده قدر چو طوبی زیر آن الف از حلقه میم میان بر

طوبی علی شنیم تحفه صحبت شریف مجلس کرد خنده

معروض آنکه چون نسبت مولوی را شوق کتاب بر سیم عمان

بر فرزند او بستن دو چیز لاجرم این رقعه

بصحوب رساله که تجدید تحریر پیوسته از

در رسانند والا قبول باید

از مشقت دور گذشت ٭ داشت تا عامل بتوفیق سعادت ابد روح

آن کامل سعید مجمل سبحانی ... دید که بروج افلاک ...

پیاده توان سفر قدم خواست ... با اول ایمان پری انشده

... بهشت دردی که ... چو شیر با اختیار شده ...

در مذهب جبر جبریان ... ٭ هر چو ز اختیار سر ...

با دعوی اختیار مجبور هم ... تا همه جا با اختیار ...

بر انتساب ذات ... مشهور و منظوم ...

و در ظلمت نوشته در ظلام ... و در عقده تحقیق ...

از تشنه شراب خودی ... مجبوری و دلیر ...

... ٭ دائم ...

... صد ... از عالم اختیار

... لاجرم از مقام ... از ... اختیار ...

بر زبان ... آنکه بر رضا ...

و او هر سو سعیت کنند و نه دست تقریر و درود و یافت لایزال مهابر و اجلال

ملاذ انان چه نعیمی که مختار خاطر عاطر و مقبول ضمیر منیر اشد جاری باد

و مسموع دلارام [illegible] کلک تو طفل معنی را [illegible] به مبادرات حسن پرورد

خوش صبح را از طره مشک شام [illegible] رنگ عبسار تو تعلیات کرده [illegible]

در باز مرا [illegible] پاره پاره بر دنان آورده [illegible] صحیفه شریفه مشحون بمعانی و عبارات

لطیفه تر زبان دور دوران زردنکب را بحضور مشرف ساخت و

صورت [illegible] قرحی بر آورد و خست

و از سو کت [illegible] گویند ما بر بر آسید و در رضا بکلمهای محبت

دعا بر شگفت میوه آری [illegible] کر لطف تو کنید و بجا ستانها عشق

نوید بهارستانها [illegible] شکایت کاه و شفاعت بنا بر آن واقع شده

از رقعه این [illegible] کرده از دو رخت تقریر و تحریر بر آورده واو

[illegible] نامید از توضیحات مواظفه که کسی را رسد دران کامه میت از تو [illegible]

[illegible] لطف تو شش بنج بشد [illegible] حق سبحانه و تعالی همواره در نظر رفعت

که

نمودن شان دارا و ولایت نظام بحر و برشان کنند از و استدعا می‌نماید که از

رفع تنازع و استخلاص ایشان از انقیاد و اقتدار مرفوع الذکر مدتی چند روز

از نتایج فکر ... تا در ... و با ... از جدید به معلمان قدیم ...

دامان سخن دوری ... پریزادان نظم گستر عقد جواهر منظوم آن در نثر ...

سمع قبول ... و ... طالبان تشحیذ و تعلیم ... طریق صبح آن ...

و معانی بدیع رنگ و بیان ... دامی ... و نوع قرآن ... تسلسل ...

همت ... دل را به الفت ... شیران در ... خورده و داد آن

مساعدت جودت طبع جوانان ... گوهر سنجند از روی ... کرده در

صدف صدق و ارادت پرورده و رشته ... صحبت ...

نغمه سلک صحبت و درج نظم جمعیت می‌کرد از رشته این نظم

گوهر ... بیت گوهر ... صدف پاراست ... و ...

شاه زاده باد که سیزده درگاه را ... ریاض سخن ... صحایف

طبع گوهر ... تازه باد و فضای جهان از نغمات نظم دلاویز شاد

زیر زلف کجت ماه تمام قربت بر اوج خور کرده مقام دل خرم

گیسوی [illegible] مقیم شکل [illegible] تو [illegible] امید [illegible]

[illegible] که از [illegible] [illegible] [illegible] ادراک [illegible]

آید [illegible] حسن [illegible] شکسته [illegible] زین [illegible]

[illegible] مشکل معمای باتفاقات طبع لطیف ایشان حل [illegible]

مشکل [illegible] [illegible] شان [illegible] والسلام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معمای [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الامام الاعظم [illegible]

[illegible] جناب امیر علیشیر عالی [illegible] [illegible]

کالاسم الشریف مفتوح العین [illegible] بصورت لطیف [illegible]

قلم تحریر [illegible] [illegible] [illegible] منتظران [illegible]

اخلاص و امیدواران [illegible] اختصاص [illegible] ابواب

فتح آمد در مقابله آن تحیات حیات انجام و تسلیمات [illegible]

تمام متحف و مهدی و مبلغ و موقری میگردد و شرح تعطش بر شیخ زلال وصال

حد زبان لال حال و لسان مقال نیست لاجرم از آن تقاعد نموده بر دعای

متضمن هر ثنای افتقار میرود قطعه ترتیع فتح مشاه صف شکن را

اقالیم جهان باد مسلم بی هر فتح عالم را سکون فی مسیر ما همچون

نقطه عالم همیشه در دل حسنا و ملکش چو نوک سین سنا باد مدغم

[illegible] دعای که بدایت آن مصمم مع الشوق والغرام و نهایت

آن ممدود الی القیام والعین بینهما مفتوحتین الی الاجابت من الملک العلام

بصورت نیاز ثنا بساط عبرات و انبساط میرود و میل و شغف به اینها شرف

ملاقات بیش از آن است که بصرف عشیات و غدوات در اعمال

ادوات و قلم دوات ادای شمه از آن توان کرد لاجرم عنان قصد

و نیت از صوب آن امنیت معطوف داشته باین دو بیت مقرر

میگردد قطعه زیرک آنکس که در خزانه دهر در گنجینهای راز زند

جاه کوتاه زیر پای نهد دست در دولت دراز نهد لا یزال

نهال

بنده [illegible] امیدوار [illegible] با وشاح [illegible] سعادت [illegible] بر آن [illegible] الاسلام

والاکرام [illegible] رسیده‌اند عرض [illegible] اخلاص [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] سلطان صاحب قدرت [illegible] تحریر [illegible] آن

حضرت شیخ بزرگ [illegible] و شکر آن نعمت صرف [illegible]

[illegible] بسلامت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بطریق لطیف [illegible] آن شغل [illegible] آید [illegible]

[illegible] حسنات [illegible]

بود و مصابرت بر آن [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] هیچ کس [illegible]

[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]

دستگیر [illegible] افتادگان [illegible]

زیادت گردانا [illegible] السلام [illegible] سلطانی که [illegible]

[illegible] از اصول و مبانی آن گفته [illegible] ازلی [illegible]

و چون مشام ذوق از وصول بهار آن شمیم بویم بر بهجوم لذیذی
یافت نافهٔ اخلاص مقرون بخوشبوی مرکز ل و ابتهاجات مصحوب به بها
تعیم به دولت التقاط کده موقف شریف به تحلیل نسیب میگرد
وداع دل سوخته از اذاق دراثنای علم آتش تر به اشتیاق سوزش تو
زنهت کشرح وبیان آن درنگنجد و مروی وخامه دو زبان اصطلاحیه
رفته لاجرم طی آن لب را کرده و زبان به شبانه گشوده آنها سپرده
چون در محفلا ورقه بلک بمراحل محبت و دلالت سبقی مضمون بکشته
چنانکه در اثنای شرح بیت آخرین قصیدهٔ کدی سلک گزیده
از ادولیس وآفرین برده بروی سعد علو الطاف رحیمه که بر آن
لطایف انتساب بود چون قطرهٔ شبنم که فتد بر گل سیراب
تبارک الله افزود و سطح پرتو اندیشه گشت وسیع عقل و فکرت پیشه
آمد است هر معنی دقیق به تدقیق نظر موی شکافان شکافته لیکن
د بقوت مناسب چون موی در هم بافته عقل باریک بین راهیا

آن ورقهای سبز زرق نهادن و بسته‌اند و اما چون ورقهای سبز فیق نها

و به عبارت پاک که بفهم و ذوقست از بحر زخار رها در گوهر بار گوهر فشاند

گاه بجنبد و بالماس تفکر سفته بسلک انتظام آورده الفاظ نازک جواهر

آبدار و لالی شاهوار الفاظ دقیقه چهل ... لاجرم آن در لازم بیت

جان و ذوق ست جهان جنان کرد و نخید ... باطن لطیف باشد

ایمن فیض از جیب ... بصیرت گشت و دقایق ... و ... عقلات

تهنیت که خدمت ... آن دقیقه ها هزار نجیبت باطن ... نی

آید و از ... گاه ... گشته ... سالت ... و که ... نامه

جمعی که ... فرمایند ... آن بحضن تعرف نماید

والسلام والاکرام ... سعد ... وظایف دعا معروف

جواب ... الله ... دعا ... قاصدی رسید

و قصیده تازه ... بر ... خواندم ... ان

دل ... آن اقتاد و ... چشم بصیرت

گشته‌اند و بجلوه‌ی [illegible] پیدا [illegible] هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت و مصراع

طلسم [illegible] نافذ [illegible] هر [illegible] فرو شد چون سیلاب

[illegible] چراگه بهرش علیم الکلامی را بحسن کلام و لطف مقال

گوشمال [illegible] هیچ چیزی ساخته [illegible] نقص [illegible]

[illegible] نظر آید [illegible] در دنیا [illegible] هست [illegible] چون چهره

خاتون آرایند [illegible] از غیرت گشته [illegible] رنگ زنند [illegible] آن معانی

[illegible] نیست ایشان را ارادت [illegible] مقصود [illegible]

از سود [illegible] الحمد لله علی الآلاء [illegible] چنانچه در تعبیر

[illegible] غیر [illegible] فراهم [illegible]

نیست مبالغه [illegible] هیچ [illegible] نیست که مقصود [illegible]

و [illegible] که در [illegible]

[illegible] هر سخنم [illegible] چه بود [illegible] اندر آب چراغ [illegible]

[illegible] از آب [illegible] آب

داده هر یک منشی مشهوری مجانب، حق نوابی که بجهانه سلطان را از بعضیه

قریب بقیه بعضی آنکه ذکر دانا دو دست همت از نسو و آمدی ای لید و تاه

بیند از رفیع ... الی مجلس العالی والموقف والمخوف

با اهل ... والمعنی معروض آنکه هر چند این شکسته خورده‌اند نیست و

نصیبه که حسین ... پیوسته اما چون بعضی ... سعادت ... ست مردم

سعادت بجز و شعر و سیاست ... معنا و ... و طول غزل بجد تحقیق

جستم به بعضی از مظاهر صوری جانشینی نمی ... بالکلیه ... یافته

که ... خاطر ... تنبیه ... بجز بعضیه قضایا

عام الفواید که مشغول به رسائل ... اینچه ... رسالت ... مشکل

بر نصایح و کشف فضایح فرو رفتگان ورطه غوایت ... داز

مانده آن از لذت ... خیالات معنوی ... سخت ... مشتمل بر فصول می‌آید

جامعه که از آن ... و در آن نقایص ... ظهور ... که اهم ... قصور

آن می‌گشت که غرض از آن تنبیه و تشنیع و ترجیح و تعریض ... ست

حاشا ثم حاشا [illegible] غبار یاد شخصی که [illegible] چون در اوصاف خود
زبان [illegible] نیست حاجت که در حریم جولان [illegible] باشد
[illegible] فقیری که خود را بهزار جد [illegible] از ملاقات معنوی بزرگان
بزرگان کشیده و [illegible] بوده تا بوده خود در زاویه خمول و حرمان آرمیده [illegible]
طرف [illegible] هیچ است که هرگز [illegible] نه بیند و [illegible] قصه [illegible]
کرد [illegible] و همچنین با آن [illegible] در باب مطابقت آن که در [illegible] گذشته
و ارباب [illegible] و فروع بر خود بسته تقریر [illegible] ایشان
اختیار [illegible] شمائل ایشان کند [illegible] و [illegible]
محبت و مذمت پردازد و [illegible] آنرا که دل [illegible]
کسان [illegible] با همگنان [illegible] و آنرا که [illegible]
این جهان [illegible] جهانیان [illegible] و [illegible]
در [illegible] الوزن و قافیه قصیده که [illegible] افضل المتقدمین خاقانی
شروانی صورت [illegible] و [illegible] المتأخرین امیر خسرو دهلوی
[illegible]

خسرو

حذو النعل بالنعل بطریق اتباع آن سنت ابیاتی چند گفته شده

بخدمت فرستاده شد امید هست که بچشم رضا ملاحظه کرده و از حسن اصغا ملحوظ

والدعا بظهر الغیب اقرب الی الاجابة لاریب فیه

رسول دوست ... رساله که ز دل رنج دیرساله برد

الحق ... نوشته ... که ... کرده تا بسر رفت دور افتادگان

آرزومند آورده ... خانه غیب لاریب نصیب وصل

میان ... متقدمان اهل دل ... بهر سطری ز مسرتش صحبت ...

شوی ... باشد ... چو نظمش ... مال نگاری ...

... از آن نامه ... حق سبحانه وتعالی ... آن فیض را ...

... مضمون ... والسلام

... آمدی ... آمد ... آمدنت ...

... نامه ... از این قدر ... جان ...

بسیار ... دیگر ... هر چند روزی ... از ... آن ...

رسیدی و تحفه گرامی نزدیک پس آن زمستان در نیمی برودت ماندگان

چراغ مهجوری گرفتار زنده که اصعب بودی در زنده کانیه و دشوار را امیدوار کرد

چنان نزهت گرایت ضعیف مدتی اللیالی والایام استقرار گیرد و این قاعده

عید از روز الشهور ولا عوام استقرار پذیرد [illegible] شادم ز نزهت دولت

تحفه انفاست که زنده کی دار و زلال آب هوا از جهت دولت سرمدی

و سعادت ابدی مستدام باد ای یار کمال تو گفت نامه کاهی که او خوانم

مثله تحفه خوش بردم [illegible] کیایی آورد بیان [illegible]

مهجوران را از جانب دوست جامه چون رقعه [illegible]

لطیف منقش [illegible] جنان در صورت وحسن جان فروده گران [illegible]

تصور کم توان کرد [illegible] این ضعیف نحیف رسید از [illegible]

دل محزون و سینه مجروح [illegible] تفرقه مند و گلت و آب [illegible]

نایره شوق و سماحت [illegible] یافت و داعیه [illegible] دولت [illegible]

[illegible] استکمال بدریت [illegible] جان [illegible] که عنقریب [illegible]

الشفا

بنت

نیست و تحقیق این هیئت کرده آید اا و بعد تمادی ایام روز به روز قوت

ضعف پذیرفته موعد این مرد بعید از امکان جاده و تنزل [illegible]

را ترتیب مصالح مبنی و مبنی بر رفق کرده [illegible] همایون نامه چون

یار و لیوه [illegible] پرداز [illegible] بسته بود [illegible] خطوط مشکین و نظم جهان [illegible]

چو گیسوی مرصع [illegible] در غایت [illegible] اوقات [illegible] ساعات

[illegible] میمون [illegible] شکسته

پرده [illegible] گشاده [illegible] قبالیش [illegible]

[illegible] از زبان [illegible] که بر منصه

[illegible] و نیاز مندی [illegible]

بموقف عرض رسانیده [illegible] الکلام المقتضیه

للملته والالام بدین دولت انتقال کرده می آید [illegible] بود و انی [illegible]

[illegible] در باغ [illegible] در تبار

شایسته [illegible] که باشد [illegible] اقبال [illegible] چون در [illegible]

آن در اصل نعل نباید شد همدم ز سیاه آینه تمنا نکنی جز دم [illegible]

ز دست حیف [illegible] در اشتیاق طلوع چشمه جلوه نمائی از سیاهی زنگی [illegible]

هم [illegible] مردم و هم مردم دیده چون در موسم گاه [illegible] نشسته

و احرام زیارت شهیدان تیغ مهجوری بسته [illegible] دیار رسیده‌اند و درین

نزدیکی آن رسیده [illegible] آزاد و ملازمت [illegible] بنده مشرف نموده و از نکهت

جان بخشی ایشان زنده شدند شکر این نعمت را که ادا از زبان [illegible]

عذر این موهبت را کجا تواند آورد آن به که ازین گستاخی دست

بر داریم و به دعا دولت دست برداریم [illegible] چه که زمانه به دستیاری

باد بالای همه دستان بر دستان باد مثنوی کرم [illegible] یاد [illegible]

که رواج این گلستان باد داد [illegible] رقعه مشتمل بر قطعه به بیرون التفات

[illegible] کاغذ پاره که چون سراب در چشم تشنه آن [illegible]

[illegible] درست و [illegible] عنایت تعلیم [illegible]

او را [illegible] رقعه [illegible] جواب آن [illegible] اظهار [illegible]

[illegible]

اختصاص گشت و بدعا حسن عافیت و سلامت خاتمت مختوم آمد قرین

اجابت باد بالنبی و آله الامجاد والسلام [illegible] هبت الریح و هیجت

الاشواق [illegible] اجرت دم مقلتی علی اماقی [illegible] در رنج و زیان و

محنت مشتاقی [illegible] گفتم [illegible] اماقی [illegible] قلمی بتراشم تا در جواب

نامه شریف ورقی بخراشم چیزی نیابم که بارها نگفته باشم و نوشته باشم

از ملامت خاطر شریف اندیشه کنم و اختصار بر غایت اختصار پیشه

سازم [illegible] هر که بر من ز هجرت آمد دردی [illegible] تحریر رباعی کنم یا فردی

زان میترسم که از چو منی دم سردی [illegible] بر خاطر عاطرت نشیند آدمی

نوشته شده که قبله رویه و نایب هرات تفرقها واقع است

تخصیص را جهتی نیست در جمع جهات این قضیه شایع است

در نوبت حسن آن مه اوج جمال [illegible] از دست رقیبان نکوهیده خصال

چه شرق و چه غرب و چه جنوب و چه شمال [illegible] از جور پرست و از

جفا مالامال [illegible] دعا و نوحی می باید که رب لا تذر علی الارض من الکافرین

دیار را آثار نگذارد و بسته عالم گویان در هیچ دیار ازین طایفه دیار آثار
نگذارد و بسته عالم صاحب فتوحی که حقوق مستدعیان را گذارده دمار
از نهاد مدعیان برآرد و این هر دو مفقودند از جمله محالات معدود
وصیت آنکه دیده تیقظ تحفظ بر حال عاشقان دارند و معامله
درویشان بالکلیه با نسیان نگذارند [illegible] و اکنون به نیروی جاه و جلال
رسوم تعدی زهر مرز و بوم [illegible] تعاب و تعیب و تعویب [illegible] تلام
بلوم تلوم [illegible] کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق و صواب جاری
باد امور صوری و معنوی در مطاوی خیر و ثواب ساری والسلام
والاکرام [illegible] زهی کرده از شوق شهباز طبیعت [illegible] بیابان قدسی
هوای تدروی [illegible] مردم فرستاده مطلع خوش [illegible] کز اهل سخن مثل آن
نیست مروی [illegible] الحق مطلعیست که انوار لطف و زکا از معانی
آن طالع و آثار حسن او از عبارات آن لامع اگر چنانچه گاهی باهتمام
آن پردازند بر تو اندیشه بر تکمیل آن اندازند شک نیست که شه بیت

التفصیل

القصه چون نظم ایام و روابط السعود شهور و اعوام مواجب بهجت بی حساب نموده

تعالی از هر چه نتایج معضلات درون و بیرون شد به نامه ارباب دولت سلام

و اکرام [illegible] صفای خاطر مسکینی [illegible] آیینه روی [illegible]

روزی که [illegible] شبی [illegible] خوبی خود بینی [illegible]

دلم خون ریزد [illegible] تا تو که [illegible] نامه [illegible]

بر [illegible] و رواج [illegible] گزارش [illegible]

[illegible] قلم [illegible] نغمات کرم آن قبله اقبال [illegible]

در بهر [illegible] ایام [illegible] حقایق [illegible] امید دلان را که

[illegible] تازه گردانید و غنچه مقصود [illegible] شکفته [illegible]

امید لعله فصل [illegible] یک غنچه مقصود [illegible] نطق نامه [illegible]

[illegible] از این بکر است هست و نه زبان خامه را [illegible] هست

[illegible] آن [illegible] دعا [illegible] سرو [illegible]

و جلال دولت خواهان [illegible] فصل [illegible] تازه باد [illegible]

آنان در تازیکی اندازه [illegible] بعد از رفع نیاز مرفوعه آنکه چون از شبهات
سحاب فضل و افضال آنجناب [illegible] شادابی گشتند اصحاب نشان
گم شده میان تعطش و تشویق [illegible] چو تشنه که [illegible] آب [illegible] بیابان گم
نشان گم شده خویش را می جویند ❊ اگر برسم اشفاق و مکارم اخلاق
کار فرموده در آن باب اهتمام فرمایند حاکمند لا زال مجلس شریف مجمع رفقا
و مرجع فقرا باد [illegible] بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون [illegible]
شریف [illegible] مراجعت نمود این فقیر خواست که در جواب آن [illegible]
چند بنویسد هر چند جهد کرد خاطر نفور از رسوم [illegible] تکلفات [illegible]
از معانی فکری و سماعی جز این رباعی چیزی بخاطر نگذشت [illegible] کی باشد
از جدائی برهیم ❊ وز تفرقه منی و مائی برهیم ❊ در بحر فنا نیستی غرق شویم
وز خودبینی و خودنمائی برهیم ❊ حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت خرق
عادت مفضی بهر دولت و سعادت رفیق کرد [illegible] والسلام [illegible]
[illegible] بر کنار دجله دور از یار مهجور از دیار ❊ دارم از مشک جگر گون

تشوق

دجله

زابتدا در نیابت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً صورت تکرار یافت

والسلام والاکرام ... فیاض کرم ز فضل بی اندازه ... از دولت

زر قصد شبی لشبهه آوازه ... شد باغ مراد نامرادان خرم ... شد شاخ امید

ناامیدان تازه ... مرادات صوری و معنوی منتهی حالات دیگر وجوه

میسر باد والسلام والاکرام ... بمعوا بی ز جانب شوق رفت

از تشنه لبان نزد و گذشت و رفت ... برگشت امید ناامیدان

ناریخته نم زراه برگشت و رفت ... هرچند امید ناامیدان

رسید مراد نامرادان ... امید ... که مهم ... دینی

و دنیوی خادمان آن آستان ... رسالت صوری و معنوی

آن دولت خاطران مراد ... ایمان ... میسر گردد و به وجوه

... خوانده ... مرد وران ... در داده و وصل

مهجوران را ... قانون شفا نوشته رنجوران را ... آن

مهجوران را ... چون در و ... شریف ز حد و آن بقعه شریف

...

...

زلال ضمیر انور ... دوستان معنوی مصور ... در نظم بدیع پاکیزه سخن ...

... گهر ریز ... افسانه جواهری که چیدم ... زلال نظم به گوش جان شنیدم

شوق و شعف نیازمندی ... عطا رضیات خودپسندی ... عرض و ...

... طبع خود ... کردیم قلمدان ... تحفه مجلس شریف و ...

... سلام برکت لازم ... گشت با هم یکی دو تا تحت ... ماند باقی ...

... تمام ... به بهجت نکته رقعه را کردم ... مقصود ... و الدعا ...

... گرامی ... السلام ... و علیک الصلوة و الاکرام ...

آرزوی اگر کند ... هیچ در نامه ... شوق ... چون ...

را پایان ... ساخت کوته ... لابرام ... ز لطف ...

تا در اعلی ... قبا ... از ... آورد ...

گریه بهار ... از ... چون ...

القاب ... جواب معنی ... چند کلمه اختصار ... جهان ...

... نکات ... دوستان ... مشام ...

بر صفحه روزگار صفحه را دوام باد کمتوب مرغوب سامی بر قوانین اخلاص محبت

مبنی بر زیور شواهد اختصاص و مودت آن مخدوم [illegible] و اکرم ساعات [illegible]

قبیل التفاتات رسید و هر سطری از سطور آن موجب خدمت و تعظیم

هر حرفی از حروف آن [illegible] مودت [illegible] گشت و چون تکلف

در مراسلات [illegible] میان دو دوست [illegible]

از آن اعراض نموده میگوید خدایا زیارت [illegible] میسر شود [illegible]

به وضع [illegible] والسلام [illegible] دولت و دیدار تو دور

هم دیده [illegible] هم دل [illegible] مسرور [illegible] گرمی [illegible] ایام و شهور

این بیت [illegible] تشریف حضور [illegible]

که [illegible] از مقصود حقیقی [illegible] اوقات [illegible]

گذشت و اکثر انفاس [illegible] گشته [illegible] که

درین [illegible] مربوط و [illegible]

[illegible] باشد و چون [illegible]

... چه مادرزادی بسیار مجید صحبت دنی و مشتهر شده باشد که [illegible]

... تحصیل ... اصل تحقیق و توفیق رفیق یار و سعادت یاور

و ... و الا کرام ... فرزند مجد السید محمد ... ابن ... شد

لا زال مجیدا [illegible] ... تقلبات ... رفع شبهات و تسلیم

صغر دل ... تعلیم ... آنکه ... [illegible]

... که ... آنرا ... [illegible]

و مطالبه ... آنرا ... معمولان ... [illegible]

... [illegible] ... صوری و معنوی

... [illegible] ...

... [illegible] ... واوقف فی البحث نیران ...

... آدمی ... [illegible] ... اصناف ...

... بوستان را آن ... [illegible]

... رسم ... سعدی ... [illegible]

... [illegible]

فی الکلام المفضی الی الاملال والابرام بر دعا افتقار می افتد حق سبحانه

تعالی همگنان را از هر چه بباید نگاه دارد و از هر چه نشاید در پناه [illegible]

احی و انهی فضله البعید والقوی الی المجلس المتصرف بالمجد والعلاء

استماع چنین افتاد که بزودی مرضی واقع بود و بزودی صحت کلی روی نمود

المنة لله والاحسان [illegible] خبر ضعیف و مژده صحت [illegible] که مصحوب یکدیگر

بودی [illegible] همگنان هجران [illegible] زبان [illegible] و دل بفرسودی [illegible]

سبحانه و تعالی همگنان را از عارضه امراض صوری و معنوی مصون دارد

و از غایله آفات دینی و دنیوی مامون والسلام والاکرام [illegible] آنی که پناه

اهل رازت کردند بیچاره نوازی و چاره سازت کردند [illegible]

[illegible] شکرانه آنکه سرفرازت کردند [illegible] ارتفاع پایه

عزت و جاه در سایه پادشاه دین پناه [illegible] سرمایه [illegible]

[illegible] سرمایه [illegible] و این سرمایه را مهمل نگذارد و بآن در دستگیری

از پا افتادگان حبس نماید و باین در پای مردی سر رشته از دست [illegible]

دولت ابدی و سرمایه استحصال

کوشش فرمایند تا برآورد حاجت امیدواران که فردا مایهٔ امید
اینست نشان در سینه مهر سینه ریشان که تخم دولت جاوید
اینست ایزد تعالی همگنان را بر مراضی خود صبور دارد و از مساخط
خود نفور والسلام رقعهٔ اخری لا زال کالصلوة عماد الدین و
کالصوم جنة لاهل الصدق والیقین ساعات بطاعات مقرون
و اوقات بخیرات و مبرات مشحون باد گفتم که پس از دعا کنم حرفی چند
بر عادت اهل رسم باهم پیوند دل گفت که ابرام نشرط ادب است
بس کن که همین دعا پسند است پسند لا زالت الافلاک حول
مرکز ارادته دایرة والنجوم فی اصابت سهم سعادت جایرة
گفتم که جواب نامه جان پیوند بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند دل
گفت که از تکلفات عادت و رسم بگذر که همین دعا پسند است
و پسند خاطر شریف از تقید بمطلبات مجازی مطلق باد و اوقات
عزیز باستغراق در مقصود حقیقی مستغرق چون یافت بجان

زاده

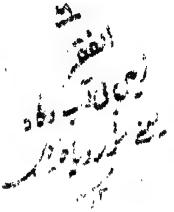

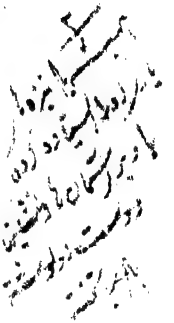

دولت

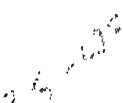

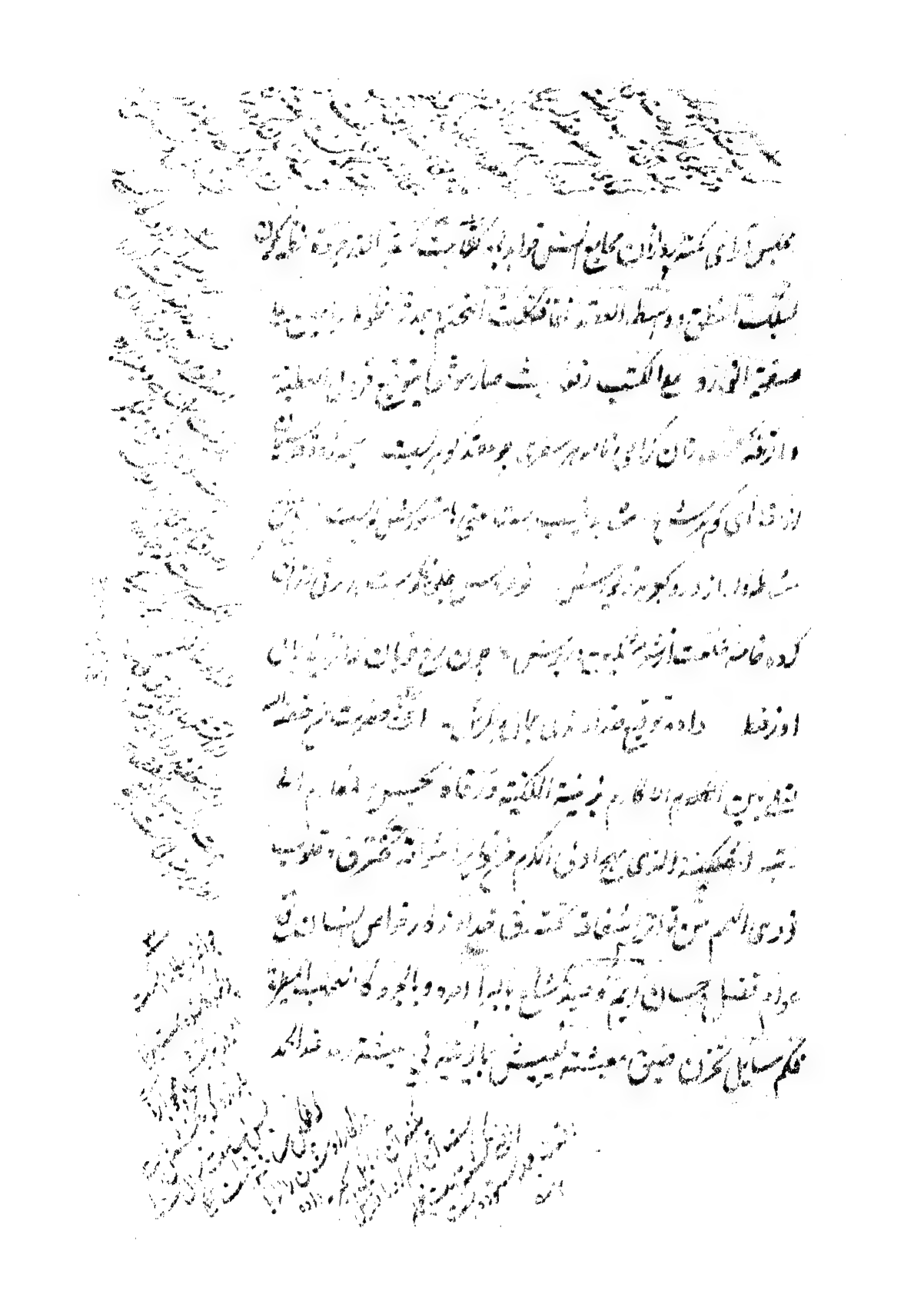

[illegible]

محمودات الذی هو المنتهی فی الغایة ... فضل

کرامات و دستان آمده است ... به مرادی و دوید در چرخ سپهر ... خسرو اقلیم

دانائی کرسی باید گرفت ... عقل از تعلیم و درس از فاضل نفس ...

دست ادراک ... دست ملک ... کرکسی ... دو دراز

دست بخشش ... جلال الحق والملة والدنیا والدین غیاث الاسلام

والمسلمین ادام الله تعالی ظلال جلاله علی المفرقین ... جمشید

دیده بحران دیده را از تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال ... فروزان

مطلع غره همایون دست نداده و از آن ... رسیده و در ...

ملکوت و در صحبت سرای ... دوستان و وداد زده و قدم ... و اتحاد نهاده

وان لم الله ... حیث ... کان ... الیمین فی ... و ...

قاروا ... بوطن وحدة ... والتبعید ...

کرم ... ظاهر ... کمال ... یافت ...

کیوان برتر ... عمر ... پرواز کرده جان عرشی آشیان ... در هوای ...

[illegible]

صفائی

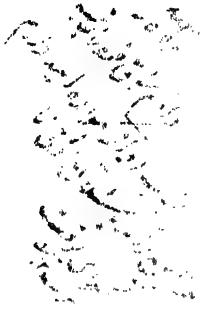

تباریح اشواق الیه [illegible] من اشتیاق اصحاب الجحیم الی الخلد [illegible]

من [illegible] ساعی او افزون [illegible] نار زدی فرقه [illegible] بلند [illegible]

روزافزونست بازکه توقیع واجب التوقیر یعنی [illegible] خاطر [illegible]

این [illegible] مطلع [illegible] مطلع [illegible]

گردید [illegible] سعادت تقبیل [illegible] فاتحه [illegible] فواصل [illegible]

امر [illegible] فوادی [illegible]

[illegible] جای آن دارم که [illegible] هندوستان [illegible]

هند [illegible] ملک [illegible] هند [illegible]

آنچه [illegible] سواد هند [illegible]

[illegible] آن هندوستان [illegible] مزید التفات [illegible]

در طبق [illegible] در طبق [illegible]

[illegible] شوق [illegible]

[illegible] طریق [illegible]

[illegible]

[illegible]

زر زیبا از فضایل و فواضل حضرت در ترتیب قواعد نضارت ابد الآباد

در ترقی و تزاید باد بمحمد و آله الامجاد و صحبته الاخیار و اشعر لعقد لطائف الاذقیة

فی صیفی فا و عود عام الالیفا جل بار و بیام انه العالمین بقا ده دیگر چه

نوشته الحمد و الحمد مستمر ساز م چو زبار زیور وصف صورت

مثبت ملوع خلعت مرحی که نسند و زو برش برسر بیش گفت در آب

باد الا یزال صحبت و ساز و ساز و صفا در دولت بیش

و بهذا الدعا از له مصابیح التسوق و الهوام و آخرت محدود الی یوم

القیام و دعین فیها مفتوحة الی الابواب سعادت الملک العلام جل جلاله

و الاکرام زین رباعی بر عنوان آن نوشته شد یا ایها الصحیفة

المزبورة فی فلک همه امور مسطورة زنهار که آمده هر زا

نظره کو صورت نظرة الرضا مسطورة جواب مکتوب اتانی

کتاب فاح من نشر طیبه نسیم و دواو فیه تجدد و امتزاج من لفظه

غایته منتهی دو فی کل شیء منه کتب الراحی رسید نامه رسانی زشهریار

شامه از نسیم روائح بروح پرورش و استشمام فوائح ریح گستری مشام [illegible]

انیسهم شراب ویسقون من الرحیق مختوم ختامه مسک [illegible] دل

زرین از دست دهان زنان جانفشان از دست شده شامه از ذوق [illegible]

و لذت استماع آن گرش هوش پرورش کاخ صماخ نما و جیب فکر [illegible]

همچو آن بلبل که از [illegible] گلی [illegible] از عقود نقود [illegible] مال [illegible]

[illegible] مسطورات [illegible] [illegible] بر [illegible]

و [illegible] از [illegible] [illegible] بر گرفته [illegible]

الیاقوت والمرجان لبنان ایشان [illegible] فی [illegible]

والسن [illegible] ولا جان درمیان لبان ایشان است [illegible]

دل [illegible] که [illegible] برخاست [illegible] از ان [illegible]

ازدواج و مخالطت و امتزاج [illegible] لطافت و [illegible]

معارف و حقایق استماع کرده باشد که از این [illegible]

مقاصد [illegible] عما فیه کیف [illegible]

[illegible]

لب حل کرامت آورم ولی ... صبری الذی لیس کما تشتهی الشفق ... وعاد

بیکاهست تمامی خست متوجه آنست که عنقریب در زمره ماسورین و

مخاطبین با مراتم الحج والعمرة به نیت ادای مناسک و عمره و حج ایه وجه

توجه قاصدان و یاتون من کل فج عمیق می احرام زیارت بیت الله

الحرام که رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام است بسته شود و قیام بوظیفه

طواف سده سدره مقام آن زبده اکرام که عمره اکابر انام و اتقا خواص

است نموده آید بیت از حج بودم عمره وصل تو توقع ... تا کرده قران با تو

خود از حج چه تمتع ... امیدواری بعموم کرم و عموم نعم حضرت باری عز

شانه آنست که حصول این امل قبل قضاء الاجل دست دهد و وصول

بنده الامنیت قبل حلول المنیت روی نماید ... پیش ز آندم که اجل

جیب حیاتم بدرد ... دارم امید که دامان وصالت گیرم ... هر چند

ذره حقیر از آن تارک تر است که زبان بمخاطب آفتاب منیر گشاید و

مورچه ضعیف از آن قاتل تر که با سلیمان در معرض سوال و جواب

درآید

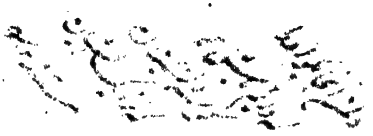

ثم فؤادی قل له دم علی العطوف [illegible] مکتوب چون [illegible]

مقتبسان انوار نبوی و شیوه مقتفیان آثار مصطفوی [illegible]

تحیتی بی دعوی [illegible] و [illegible] رعونت [illegible] قابل [illegible] دعا

[illegible] رعجب و ریا [illegible] اخلاص [illegible] چو [illegible]

در دعا [illegible] اخلاص [illegible] در آن [illegible] ریا [illegible]

نافته از [illegible] [illegible] جاه و جلال [illegible]

میکرداند که [illegible] عقل [illegible] از [illegible] و معنوی فضایل [illegible]

و دنیوی که [illegible] ثنا [illegible] گذران [illegible] مهمت [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible] مساعی جمیله و عوارف جزیله [illegible]

آن در اطراف و اکناف [illegible] صورت [illegible] یافته است و [illegible]

اشتهار گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح واضحات دانسته و از مقوله

تبیین بینات انگاشته [illegible] اعتذار و زبان [illegible]

[illegible] حکیم در اوصاف [illegible] که [illegible] نقل [illegible]

[illegible]

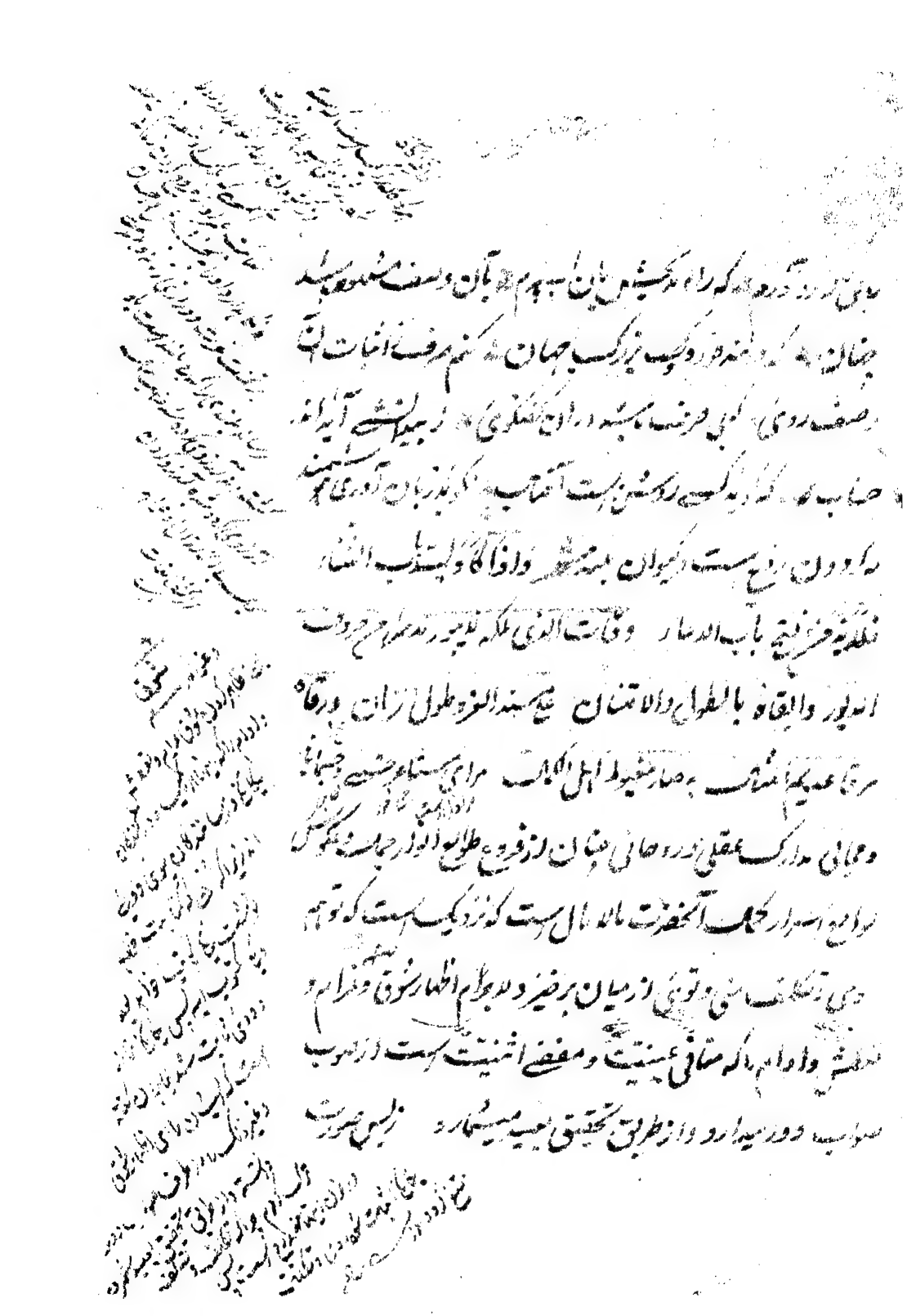

مرقومه با مکتوب درآغوش آفتاب ایشان بحسن معنی پذیرفتن آنحضرت
مسکین پروانه بود آفتاب همچو خورشید مطلب و مقصود ... مقصد
آفتاب رسانیدن مطلب تا برکت تشنگان ... خود بتصویر مرحمت ایشان
... جیب ... باب مناسب ... شاید ... و ... ساختن
... نحو ... جرأت ... فایقه ... علیه بشارت ...
... ارادت ... بدست ... دیدار ... ساعت ... ولی ...
... اعتقاد حسن ... مسعودی ...
... غربت ... علایق ... پیوسته ...
... مشتاقان ... اندر این توقف ... آن ...
... آرزو ... نیست ... دست ... و ... شوق ...
... سر ... دست ... دفع ... مقدر که ...
... نشد ... زبان ... کشند ... دست ... جرم ...
... بی‌سبب ... تمام ... بر ... [illegible]

دگر گشت نزار امید چه بر خشت روی وادی اشتیاق آمده ز رحمت دریغ

چه ماندن عشق و بیان و توجهات راه جستن علم و عرفان از سبب سطور

عنبر نسیم و ظلمات عنبر شمیم و نزهت گرفت دماغ جان زد جان دود و مشام

شبت و ملالت جور را بعد گرد امید تشنیع قدر توجه آب بقاست

و النفس نحوه نفحه نافه بود است نسیم شمیم نفحه ما رسید از کجیر

زیرا که دلم زنده بدین آب و موهبت بامداد آن زری شد و اعداد آن

شبی شد فی ایام آن ملک از بیان خامه خوش جواهر گشته

و عدد و تری حرمت و شاهوار آن در گرست و دریا جوهر موهبت

گرد آمده است که صدف تبهای آن تشنیع گشت هر یک را قدر

قربی خسایی و قیمت گوهری گرامی از زمانی و از چشم قطره

سبع شوق گشت قطره ها و ولیت و روانه شدن از صدف

دل استیام فرار بی از رام منجر است که نیض فنا نتیجه داد گشوده در باد

شد استعداد و شعله خرقه چنین شعله های حرقت فراق خامه را ز بان

ده سطری چند در بیان کیفیت نوشته باشی با نامه در باب بهنه

خاصه با آن همه تیز زبانی از اقدام بر آن صورت سر کشیده و نامه ما ابوی

گرفت از روی از تراوش این معنی رنجیده تری آری نسبت

موعظه بدان علم ضعیف آب علی الدوام می طلبد از بسط ... بیشتر

روحانی آن رسیده به هیئت مخالف بیگانگی می باشد اما هر امری در پیچ

حکمت منوط به وقوع اسباب است و در وقت تعیین شرائط از هر ایشان

هنوز در مکمن قوه آن رسیده است و ظهور در مظهر فعلی نیامده

جمال آن مطلوب به حجاب عزت محتجب می نماید و چهره آن مقصود بنقاب

امتناع منتقب ... از رخسار نگشته است پس پرده راز آنگاه که

صبا پرده گشائی کند ... ورق سازیست رخت بسته ... و

گذرانیده و ... اسب ... که در گذشت

نگذارند و بادبان فرصت را فتاده به ... برافراز ...

از ... شاخ فقر و فنا و کالای محبت و دلالی را که ...

که دارم منبع الحقایق که در طی آن منظومی است چه سان [illegible] ما هم از کجاست

نمونه‌ای از بهشت است اگر کسی دو ذره که بچشم به دیده منظور افتد

[illegible] است و مضمونش منظم آلات [illegible] سوز [illegible] حال [illegible] شایش [illegible]

ز فیض [illegible] آن [illegible]

صبح صبوح دردمندان تحفه بخشش شیرین [illegible] سعادت سرمدی عرشش از عرش [illegible]

پر شوق و شور [illegible] و طولش از طول زلف [illegible] درست و [illegible]

دلکش تر القصه مطلع ابیات از هر دو [illegible] در ملک سخن [illegible] شیب

چه [illegible] نا کرده یوسف آن یک منزل [illegible] آخر [illegible] عجز [illegible]

و عجایب لطایف آن صحیفه و دقایق آن [illegible] بیان تحریر

تحریر بیان است تحسین [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

منبع آن لطایف و سرچشمه آن دقایق بر این قانون است

آن تشنه لب که از [illegible] لطف [illegible] قطره چون [illegible] سرچشمه

زلالش چون ذره عکس خورشید [illegible] کرم [illegible] عجب که سوزد

خورشید [illegible] دلبش [illegible] بیان [illegible] آن [illegible]

شوقم

زنهار که مطلوب اقتضا دارد افشای رنجش یاران معطوف چه می‌نمود کار

نیست که رعایا بیدار [illegible] تعلق عشق بسیار زان که [illegible] با عاقلان نقد

[illegible] رستگاری در کرشمه است در [illegible] شد گشته

[illegible] را قوت تحلیل باید [illegible] را تحمل تا می [illegible] نظام سینه

و سینه‌ها را [illegible] ریخته سیلان تا خیمه [illegible] شده است [illegible] از نگاه

زمانه طبع نقوش است نفس دیگر کشش امروز [illegible] بسیار است

زنهار [illegible] قراری دارد [illegible] گذشته است و هر انچه [illegible]

دست باز داشتن از آنچه ما گریبان [illegible] داریم و در آنچه آید [illegible]

آورده‌ام مقصود ما حاصل [illegible] روان دیده [illegible] چون دیده

[illegible] مطلوب در کنار دل و میان جان [illegible]

[illegible] سر زدن [illegible] یار در جان و دل [illegible]

[illegible] عقل و [illegible] عشق [illegible]

[illegible] مقصود عشقی پرستش [illegible] اوقات [illegible]

مقالات

از مقامات و حالات درویشان و معارف ایشان حی کرده شده بود

تحفه آن مجمع مکارم و مستجمع اکارم میگردد امیدواری چنان است که

بر مطالعه آن [illegible] و آن خاصیت دولت [illegible] است

دست [illegible] تمام [illegible] والصلوة والسلام [illegible]

نفحات الانس [illegible] نفحات [illegible] انیس [illegible]

[illegible] روض [illegible] فی اثری [illegible]

[illegible] فذلک [illegible] حال [illegible]

[illegible] و مقامات از باب ولایت چنده و نوباوه است که از

[illegible] اوراق [illegible] اصحاب کشف و کرامات رسیده [illegible]

[illegible] آن [illegible] خوانند روا است و اگر [illegible]

[illegible] هر جا که [illegible] در بند [illegible]

[illegible] هر جا که [illegible] مرادی [illegible]

[illegible] امیدواری چنانست که چون [illegible]

[illegible]

با ازین زیاده حاجت تکلم نه دونی * وجه ان لب ان [illegible] انزلی [illegible]

بجانب فلک شعر گستردی * در سوی [illegible] نظم سوی گشتا [illegible] جوتا * جمیع

تا از [illegible] لطف احبان * یا عنبان گشته زگلزار و باغ [illegible] * تا بیزان

رحمت آسیس عزو اجلال منظرات لطف [illegible] تحالف معروف با و رحمت

بیرت [illegible] زه جلوی آن جاه و جلال معروف * آن مرم کرم کرده

قرسان آن که [illegible] رست * دشواری روزگار رهستان آنجا رست * جان [illegible]

منوی خلاصه غنیر بخشی از سر و درم خلاصه جان آنجا رست * کتبه [illegible]

[illegible] قوم [illegible] و ملک لغبر [illegible] [illegible] دیگر

[illegible] از صبا [illegible] جواب [illegible] کشتی رود بگوید * آن [illegible] احمد [illegible]

رزق شاه [illegible] * [illegible] کیان کرده [illegible] [illegible] هر بار [illegible] نبار

[illegible] [illegible] مکتوب [illegible] لطیف [illegible]

خاطر خطیر [illegible] حقیر فرحبخش دل [illegible] رحمت [illegible]

رسیده [illegible] [illegible] زبان [illegible]

از عقد

و ذوق شوق تمتع و التذاذ میسر آید سخن سیقتم که نامه ... در حلی

نامه درج کنی آن ... من ... و علیه الاظلت ... حال نامه و خط بسته

از معنی ... و اتفاق یا ادراک سعادت اتصال ... انتظار

او سبب ... ازاد ... طلب نماید لاوهم فرق حجاب

کرده و دوری در تمام صدق ارادت آورده میگوید ... طلب

نشستن نتوان کرد ... زیرا ... دل با دست خوردن ...

را بجای ... بردن ... شبهای فراق را بر در آورده ... چون سخن

باینجا رسید خامه خشک ایستاده و نامه ... آری چه توان کرد

مقصود ... عبارت نمی آید و آنچه در عبارت می آید ادای مقصود

را نمی شاید ... آن به که بسبب مهر خاموشی نشینم و درد سر خامه

کاغذ ندهیم ... دانیم که در دکان مقصود کیست ... فارغ ز دکان

دل بمقصود رسیم ... مقصود از این گفت گوی دو ... است مقصود

هر ... دولت ... ندارد ...

کی با بر کرم به اوقات را بتحصیل نسبت آگاه مصروف دارد و همه انفاس
را بتقویت و تکمیل آن موقوف گرداند شعر گذری آید از مقصود اصلی
بمیل دولت شاه مباشد * عنان خود را در آگاه کشد که از آگاه هیچ
آگاه نباشد * حق سبحانه و تعالی آن مخدوم زاده را بدولت آگاه نه رساند
و از محنت آگاهی بحجور برهاند و از خود در خود بحجور گرداند شعر اقرب ما بر
دیدم از نقش هستی ساده * در کلبه حضر بسته از تا و * کشتیم گدا زاده
ای آزاده * و مهما ترک اعلی العادد * اصل همه سعادت ترک
رسوم و عادات است پس اگر چنانچه احیانا یکی از فقیران هر شدت
شیان و دو پیران به تبلیغ سلام و تحیة دادای شوق بدولت
متوسلان از طریقه تکلف و تعطف اعراض نشمرد هرچند در این باب
قلمی سازد سلک نسبت که هیچ نسبت نهاد و پاکیزه نژاد و قلم و از گذشت
اعتراض بر حرف و دعا نخواهم نماز و وقت برین کنم چنان نیک است
است که اگر خاطر خاطر به نظم فرمائی نگارد جز منصت این سعرش دعا

مجتبی

نقطه

تمت متن ما تمت

انشر البيان عكرت فی وما [illegible] ۞ طلعت با قد کمال علی [illegible]

اشرف نظم و نثر ۞ خاطر میا به [illegible] این جز [illegible] سجع ترتیب

[illegible] الی السجع باتی کیف ۞ [illegible] میدلیش گوئیم [illegible] و الدار

[illegible] اتیان و تفریع [illegible] آمیخت [illegible] ۞ الفاقیه اصول ضاعت با تعید

[illegible] سلامتی [illegible] العام سلامت فرجام سعادت باسم

[illegible] ترتیب [illegible] سجع [illegible] تعلیم مسلم لسانیه چه

[illegible] حقیقت آمد [illegible] وحدت شهود از [illegible] گفته

[illegible] هشت [illegible] زبده حقیقت جهت طبیعه [illegible] کرده اخلاص [illegible]

[illegible] خود [illegible] علیه و سلم [illegible] الکم [illegible] دولت

ابد را معتقد [illegible] صدق [illegible] فی [illegible] آورده [illegible] زبان از

[illegible] و لا [illegible] ظلال [illegible] آینه در [illegible] زوال و لا [illegible]

[illegible] و منا [illegible] خلقتنا ۞ [illegible] فلم [illegible]

[illegible] الا کرام والسلام [illegible] فی الشهود [illegible] والقاطنا

وصنوف تسلیمات نامیات بجناب مستطاب رفیع الآیات شریف الانساب

المستغنی علی عن التوصیف والبیان المشتهر بالمروت والاحسان

المشار الیه بالبنان المستوثق بالله الولی اقضی القضات العلی اوصل

الله الی ما تمناه از حقیر الانام مرسل و مبلغ ساخته اعلام رای محفل آرای

آنکه احوال و اعمال بما اراد الله المتعال خالق الفرق والوصل موجب

شکرگذاری و مستوجب سپاسداری است الحمد للمالک علی ذلک ثانیاً مدت

مدید و عهد بعید گذشته که عنقای نامه نامی و همای مفاوضه را امر بر سر این

بیچاره سایه نمی اندازد بدان سبب روح مجروح بی فتوح مانده است

باید که از روی شفقت گاه گاهی انامل کوامل خود را برای انتقاش رقعه رفیعه

مامور فرمایند تا انشراح خاطر کرده والسلام [illegible]

لا زال اسمه الشریف علیا فی درجات المعالی و علو درجته جلیا بین الاشراف

والاعالی [illegible] باسم خواجه علی [illegible] بس نام چو که جسته نقشی ز اسم عالی

و از جهد چار کرده چشم اندرین حوالی ؛ هر چند داعی را از دولت مشاهده

و سعادت

رقعه بر او کشاد این حضور انگلیم باغی تست و بقرار سیاه ایچی و ایچی با بنام

برخند با خوشتر یاد آورد او ری لفظ در اعلام تعبیر ایراد کرده و دوباره

تکرار با اندازه ارتباط اسباب اشتیاق یک یدو حجتی جواب در آمیخته باشی نسب

بیت جاه و جلال و حشمت نعمت و اقبال تو هم بیعت گشته

چو گرد و جلوه از خورشید انور   که باشد ذره ها را برابر   دیگر شیوه تیز

گوشی و تیز هوشی سپاه دو زبان تیز کام هم ... در آرد ... دوای

مودت اخلاص و جواذب محبت و خصایص کرمان ... کرده

... ابر جمال فیض ... خورشید ... از ... آزاده

او جلوه تابان ... لاجرم ملاحظه جانبین نموده ... بیت ... جانب

خاطر ... کرا ... کند دام این ... توفیق و ...

حق بر و دام ... قرین باد ... والسلام

... چو ... ملول ... اتفقی ...

دلم زان نفحه گلشن صد جان ... لب ان گل ... خواند

مجتمع

صحیفه شریف منشوران بنقش نمود و داد معرفت لسوابقی و تدارک قبای [illegible] روشنا

تیغ شوق [illegible] حسن [illegible] بر خاطر [illegible] گذشت که [illegible] هر و [illegible]

از لطایف نظم و نثر [illegible] در مقابل [illegible] از حقایق [illegible]

فی [illegible] واقعه [illegible] فرصت [illegible] که در [illegible] ضایع است [illegible]

لازم [illegible] لطف [illegible] و [illegible] اصوفیا [illegible] که یارب

بخشش [illegible] آن جام [illegible] درو [illegible] آشنا [illegible] انجام والسلام و الاکرام

[illegible] علیکم [illegible] حضرتم [illegible] آمد [illegible]

دوستی [illegible] بهر [illegible] جوان [illegible] کرده دست لطف او [illegible]

آن [illegible] تغییر [illegible] و احوال [illegible] در مقابل [illegible] زبان [illegible]

از ادعیه صافیه [illegible] بوده [illegible] هر سطری از زبان سطری [illegible]

[illegible] شیفته سوق کلام در بیان شوق و غرام [illegible]

[illegible] دست در یک [illegible] العقد [illegible] لشیفتگان [illegible]

[illegible] از آن [illegible] معروف و [illegible] سبب [illegible] مطلوب [illegible]

وتعالی همگنان را از هر چه گریز است بیزاری دهاد و آنچه ناگزیر است گرفتاری والسلام

تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المحفوف بالمجد

والعلی بالعز والاقبال والعلم والتقی اما قلنا وصلت رقعته

الشریفة وصحیفته المنیفة مبینة علی سلامة ذاته وموضحة

عن استقامة حالاته شکرت الله علی ما وصل الی عند ردها

من الذوق والحضور وحمدته علی ما حصل لدای بعد مطالعتها

من البهجة والسرور ثم اجتبیتها بلسان المحبة والاخلاص

وقابلتها ببیان العهود به والاختصاص لکنی اعرضت خوفا

من السمعة والریاء عن کثیر منها هو سنة اهل الانشاء و

اقتصرت علی ما هو واجب علی الاحباء من وظائف الدعاء

یدیم الله العلیین علوه ویبقیه فیما شاء ما امکن البقاء

والسلام والاکرام قطعه هر که یکبار گشاید بسر کوی تو باد نیست دیگر

به دیار خودش امکان قرار عرضه داشت آنکه جناب سبابت مآب امامت انتساب

فطیب

فضائله

فضیلت اکتساب ادام الله فیاضه بنابر سابقه محبتی در رابطه مودتی که زیر اوراق سابق
ایام باخدام سده سدره مقام صورت استحکام یافته بود چون الفت از وطن
مالوف و مسکن مانوس گسسته است و احرام انتظام در سلک بلاد زمان
بسته گشته است که بعد از سعادت توفیق چون بدین سعادت استسعاد
یابد بی فضولی اساس فقیران مشمول لطف کریمانه و عنایت بی علت و بهانه
خواهد بود شرق و مغرب چو یافت است نور آفتاب چون کسی گوید
که بر بام و در درویش تاب ... جلس عز و جلال بنظرات لطف مهیمن
متعال مشحون باد و انست عین الکمال از جاده آن جاه و جلال مصروف السلام
والاکرام ... شرف خوان کریمان چه بود اگر کنند
اهل حاجات ما از آن ملتمس خویش طلب ... ملتمس آنکه چون جناب سیادت
مآب ادام الله فضائله که سابقا بچشم عنایت ملحوظ شد و از کف کفایت
محظوظ گشته بحکم آنکه ... بدخو شده لطف توام نیست عجب گر باز دگر
بازی سوی تو کنم ... غربت آن دیار کرده بشرف دست بوسی خواهد رسید

مکشوف است که چون مقتضای مقام اخلاص آن است [illegible] التفات [illegible]

نموده بودیم که چون حسب المقدور در اهتمام [illegible] مقابله [illegible]

[illegible] ادام الله تعالی [illegible] الدنیا

والدین و علیاً فی مدارج العلم والیقین [illegible] شنیدیم که هرگاه تمامی [illegible]

[illegible] از این مقوله [illegible]

[illegible] شواغل و [illegible] چون در این ایام [illegible] لازم

[illegible] خاطر عاطر آوردن [illegible]

[illegible] چون این نسخه [illegible]

[illegible] تصحیح و مقابله [illegible] وقت آن آمد که [illegible] حضرت

[illegible] الکتب [illegible]

لا زال مجد الدهر [illegible] که [illegible]

[illegible] تصحیح [illegible]

[illegible] صواب [illegible] آن [illegible] التصحیح [illegible]

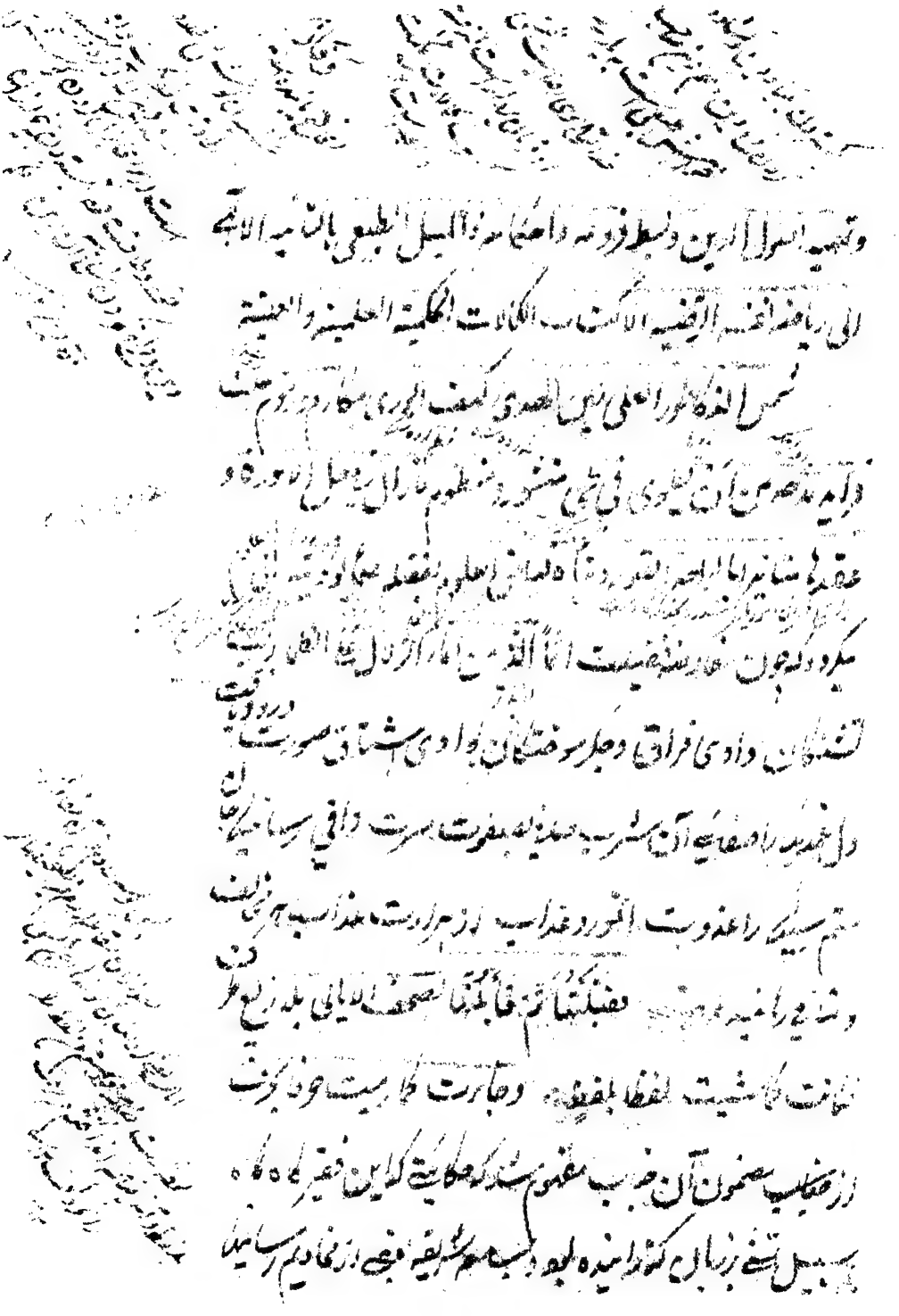

علیه السلام مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و تعظیم الساعی بین المروة

والصفا الساعی بین المروة والواقف بالعرفات حاجی محمد رضا

تعالی الموفق بعز نشر معرفت و ... فی مرتبة الله الغفور ...

بآفت تحیات طیبات و دعوات زاکیات ...

و ... و کمال ...

... و ... مقالات ...

... زمین پاک ... عالم آب و خاک ...

مقام ...

روز ...

...

...

...

...

نقصان دعوه خسر بر او دولت و سعادت مدام و مستدام

محمد الله برو مرو به رشکر در دولت علی صحبته بن وصل الی الفضل

فاق ان فضل الآفاق دار الرحمه قدم مجید الحسن الشمایل و لیت الفاق

الی گلگشت نهضت ذکرت را به مقامات حسن پرور ده ... و ضمیر را از

شادی برکت چمنا زخانان کرده و قصه که ... سید دراز دار را به

برو نیاورد ... چون غنچه زشکفته روی پروی ... برگ ... و سرور

که در بهار جنان کند اعتدال ... اللطف و جار ... و از سر

الرسیم و فها دشمیم ... داغ مسام جان و دماغ جنان رسید و در

ادوات ... النفحات ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات ... از

نفحات ... و حدایق آرام و انفحات ... و ... انفسوی ...

الی ... تهنیت گلشن ... فراق ... ...

... مهجوران ... غنچه امید ... شکفت از نسیم

لطف ... باغ دل ... غنچه ... جان ... تازه شد ...

نفاعم

سعدا [illegible] ران معاطفه و ملاطفه که از تحولات آن مطالع افتاده مجهود [illegible]

[illegible] بموقف عرض [illegible] و چون [illegible] آرزو [illegible]

[illegible] شتیاق [illegible] تا آن [illegible] و [illegible] ان

[illegible] ان [illegible] از ان [illegible] قضا [illegible]

[illegible] از [illegible] ضلت [illegible] السلام

[illegible] و [illegible] شوق [illegible]

[illegible] اشواق [illegible] ثالی [illegible] اعلام [illegible]

موطن [illegible] صدمت [illegible] فعالیات [illegible] متعلقات فی [illegible]

[illegible] الفصل [illegible] فقره [illegible] مفرده و [illegible]

[illegible] الشمس [illegible] العیب [illegible]

[illegible] العلیم و [illegible] صدیق وار ان [illegible]

و [illegible] اند [illegible] چون [illegible]

ولد [illegible] عارس [illegible] تفرقه [illegible] محجب [illegible]

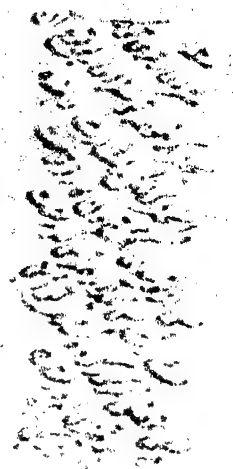

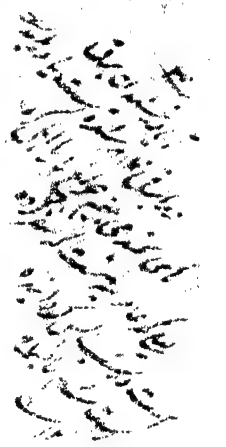

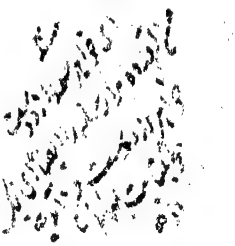

منتظر دیده [illegible] دولت [illegible] دولت الملک [illegible] آب و گل [illegible]

کرده هم [illegible] و جوانان [illegible] گفتند [illegible] فرخنده [illegible]

[illegible] سرو [illegible] ساحت الاحباب

[illegible] فانجو [illegible] لایزال [illegible] آن [illegible]

[illegible] بدایع [illegible] آن [illegible] از [illegible] آن [illegible]

[illegible] در مقابل آیات اعجاز

غایات [illegible] المقتضای [illegible] البین [illegible] الظهر

[illegible] گرد [illegible] فسیح [illegible] تازه [illegible]

اخلاص [illegible] شوق [illegible] فسیح

[illegible] نسیم [illegible] نسیم از دو [illegible]

[illegible] کرده [illegible] سواد شب [illegible] انوار

[illegible] خورشید و چراغ [illegible] رسید [illegible] گوهر [illegible]

[illegible] رسید [illegible] صحیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] بإذن الله پرواز

واده ۳۰

سرکار [illegible]

لوح صورت تحریر یابد بنوعی خواهد بود لذا تا آن فایده که بار حقایق شکار

اینجا شود پس تو که آینه ضمیر این صافی عقیده جلوه نما بشکن [بپرورد] [شعشعه]

خواهد بود کلا لمعات خاطر [نیش] [و] از اینجا تا ... [قم] الحیت [تبعیض]

من التمام والتبعیض شبیه بالتبعیض ... در مقام اقلال

تا [کمی] ... [تزجیب] ... واقع در میان الفیاز

یک ... [بازای] هر حرف [زرنا]

نامه [شرح] ... مرقوم و در برابر هر کلمه زان صحیفه ... اصوب

کلمه موسوم ... چون دقایق ... مضایق تعقید

و ... چون لوامع ... مراتب تعقید ... [تمام]

است الملعق ... والمعنی ... [مقیم]

مشهود ... تعویذ ... [ادعو] ... الدعواد بالدانی [بالذات]

عشق ... الانوار ... [معنی] ... [بنظر] ...

بجسن اصفی ... [فی] السمع محفوظه ... نزاع والتنازع

شیع کمال اعتبار پیش آمده که زین نجم را است و عنوان آن طلایع و شمویه

شهر نما شد و مضمون آن مساطع لمع نسبت انگیز نشینان زاویه فقر

و فنا شده در گوشه نشینان انجمن صدق و صفا آورده جمال حسن ما

ترتیبش زبان ناطقه قاصر است دارد و فهم آن لطیفه ترکیبش قوت

عاقله عاجز طوطی ابیات صد رشته اک الکلام و لبت بتصحیح النظم

منذ ذلک الکلام رشته انجم جان بخش معنی که با بایم هم شیر

شکر آمیخته خوشنما چون طبع ناطقه ... شاخ قبا الغذر

این شهر بخته خامه را از مقابل آن عجز جمال ... بیت را

راه مقاصد آن غیر ضمیمه دعا ... حق سبحانه و تعالی قریب به مشتهر

در حضرت پادشاه شوکت نسب آنچه مطالب هر جا تحریر کرده و

به وسیله آن شرح درجات کشف مقامات را ... رسانده ... نظام

رقعه ... شیروان شاه واقع شده است ... من اقصی

... همتی و ... آمال و مرجع اوطاری کتاب جلیل ...

بذروه الی ذروة العلیا معارج اقبالی [illegible] رسید از عوالی دیار

معالی [illegible] شأنی مرتفع المرتقع [illegible] عرض [illegible] مشکول [illegible]

نگار مشکین مراتع مرتقع [illegible] تا آخر زمطلع [illegible]

آب مقطع [illegible] بارباب معنی کشاده [illegible]

سواد خطش [illegible] بازا [illegible] شی [illegible] دیده

[illegible] بشاره آن [illegible] هر [illegible] از عهد حظ

آن [illegible] برگشت بازای [illegible] آن سواد [illegible] محبت [illegible]

وداد [illegible] بر [illegible] از آن [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] قبول [illegible] میکرد [illegible]

[illegible] رخص جرأت اقدام [illegible] مجوز

گستاخی احتمام [illegible] دبیران ضمیر تواند [illegible]

[illegible] فقرات حقیر [illegible] الا [illegible]

[illegible] کتابت [illegible] مهر [illegible] بندی [illegible]

اطناب موجب سآمت است و اسهاب الا اختصار او را ولا اقتصار ربیع و صفیه

الدعای احبه و اخوی [illegible] زدی [illegible] یمین و یسار او

عکس [illegible] سیاره [illegible] برجیس [illegible] جهانپناه پایدار [illegible]

مقبل مملکت پایدار [illegible] از مشایخ نوشته [illegible]

وانا الیه راجعون [illegible] ماتم آن [illegible] حوادث گردید [illegible]

شفق گون گردید [illegible] برخاک [illegible] آن خزان گردید چون خبر این

واقعه هایله وحشت شامله که نزدیک و دور رسید تاثیر آن برابر اندود

در وصل و هجر [illegible] مساوی یکدیگر [illegible] فقیر محض رسید

چگونه شرح دهم از سماع آن چه کشید [illegible] خاطر آن آورد که بهم و بهم آن

فقیر [illegible] و بر قاعده [illegible] ارباب ارادت [illegible]

فکرت رشته [illegible] بر هم رسید و [illegible] قلم [illegible] درهم [illegible]

ورق [illegible] گرد [illegible] مقلت [illegible]

کامروز [illegible] ماتم نتوان کرد [illegible]

ونهاز دو

را بخود پیوسته و از غیر گسسته و اراده والسلام رقعه اخری احادیث اتحاف

التحیات دائما الی الساحة العلیا والمجلس العالی ولکن فی شان من

کان مثلکم یکون خلوص الود دیدن شانی بعد از رفع نیاز بلسان افتقار

و ایجاز مرفوع آنکه خدمت مولوی اعظمی مولانای کمال الدین حبیب الله

دیرگاه درینجانب بتحصیل علوم و اکتساب فضایل اشتغال تمام داشتند

و در بسیاری از اوقات فقیران را تشریف حضور مشرف ساختند

سلسله شوق بتقبیل سده سنیه و جاذبه حب وطن و داعیه صله رحم

در جنبش آمده بدان صوب توجه نمودند هیچ شبهه نیست که بعد از حصول این

مقصد بلند و وصول بدین مقام ارجمند بعین عنایت شامله ملحوظ خواهد

و از حسن رعایت کامله محظوظ خواهد گشت دولت دو جهانی و سعادت

جاودانی میسر باد رقعه اخری بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع آنکه

نمادیم آنکه درویش آگاه مولانا شهاب الدین عبدالله دیرگاه است

که از موانست اوطان و مجالست اخوان بی بهره در ممالک خراسان

و ماوراء النهر

با موج پیچ تابان رسیده از رشته بیت او وصف آن دهان غیب بی عیب

[illegible] بی نصیبی که اصل [illegible] نشسته در کمین [illegible] بشکن و تحقیق کرده

او را طلب رشته روزگار رشته طلب بخشد او فقیر مستعد [illegible] بپذیرفتن لاجرم

از سر صدق نامه نوشته و در آن که نشستگان اشارت کنند سخن بر زبان

شده دعا سینه [illegible] [illegible] [illegible] و زلف‌پیچ را موی به

شروع کرده و به نسبت [illegible] ابرو [illegible] آنچه [illegible]

بیان آورده و با استقامت قامت الف که هیچ [illegible]

محبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قدیم در دایره رضا و تسلیم [illegible] سلام کرده از

تیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلامی از [illegible]

طره [illegible] [illegible] آورده در دام [illegible]

[illegible] الف [illegible] قد [illegible] الف

[illegible] [illegible] در پای [illegible] [illegible]

دورند خطوط و دو جهانه صاحب ... و فیض ... [illegible]

زی خط لطیف ... [illegible] ... الکریم

... [illegible] ... اصیفه شریفه و بالطف لطیفه

... [illegible] ... صحیفه فی ابلغ وقت — صحیفه

اکرم ... [illegible]

... [illegible] ... مقابل ... [illegible]

... [illegible] ... همگنان ... [illegible]

... [illegible] ... والسلام والاکرام — لا زال ... [illegible]

و رجا الدعا ... [illegible] ... دعا مرفوع اللهم ... [illegible]

... [illegible] ... خادمان ... [illegible]

باین ... صواب ... [illegible] ... کردن ... [illegible]

این ... [illegible] ... آوردن والدعا ... الصدق ... [illegible]

... [illegible] ... والسلام — تحریرا ... [illegible]

مبادئة مشية على المجلس المولوي لا زال الافضال والموقف الا

الاقتضى الاكرمي لا زالت المداد هم اهدابه والتقى مشيد

السلامة وسعد الدهر ما الشمس تندرج بعضى يحسن بوها الابتهج

انا اسال ان الحضرة جميع من احسب اليه كل عنايات بشرته اليه

فهو بها حري ما ليس فيكن مرتد اشيما الاشرف ادعاء الله

بقدمته المشرفة وفي حق عن ارجعه [illegible] الاذ من ذا العالي

العالي بالوقت الساحل اسميه فمن اهمية [illegible]

اخطر ببالهم واذكر بالمشفقة تمامهم والمرجو من مكارم اخلاقهم

ان يعفوا عني هذه الجرات ولا يحرموني من صالح دعائهم

بالدعاء بظهر الغيب اقرب الى الاجابة والسلام تم

بعد از عرض تحيات [illegible] معروض [illegible] را [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible]

وقتی و زود ... است به جهت ... بی‌نیاز ... که ... روا ... زوال ... مرگ

بر ساحل ... و رسول ... اعمی ... زمان ... قبول ...

بسوی تو راه وصول ... این حکایت ... اضطرار ...

... نیست ... مکث ... تقصیر و ... رفع ... عنایت

... حقیر ... خصوص ... [illegible]

یاران ... که حجت و داوری ... افتاب ...

... آن ... [illegible]

... گذشت ... [illegible]

... اوراق و اعالی ... السلام ... بالنبی و آله

الامجاد علیه و علیهم التحیة و السلام ...

... جواب کرده بودند ... شد ...

... فضل ... الامام ... کل الوری ...

... اقبال ... [illegible]

آری اگر افتد عجب چه از پیشانی نامت تو لطف چون انامل افزون

عیار این پایان اگر و آب چه آزادان به کش پیاپی بود جاید دامنه خرقه بر سحاب حالت

توجیه آب چه آن به ساتش بعض دارد فرسی از نثر برگذشت

حجت بیکی و لیست بر بند دو بار بیان آن فضل و زمیان

الولع اصطاف ما عاد ودم ز و بر قضا فیض کشش

وسلطانی میمون نامه که الطاف آن اصناف و الطاف آن

عجز شد کشیده و شنیده شوق به جاذبه و ذوق ذائقه بر صحیفه

حوصله شود رسانیده عرض بموقف درستی و تعلق وشکستگی

نسیم و لطف گذارش از اهل دامن آورد نجف

مقاومت سامع قید شوق شکایت و قضیه

لازم اعراق و توهم مبالغه و الوهیت باب در

حقایق اتقا به الالباب اولی انتظار کرده ای اتقضا

الایام تا اشتیاق الایام الکواکب فور نیل

بم

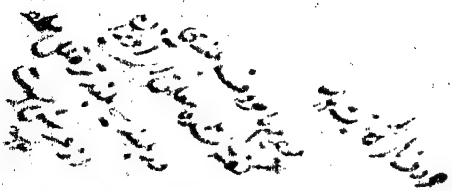

جلال این بیت خواندند کنا حروف عالیات لم تقل متعلقات فی ذری

ایدی القلل و گاه از بسالم در نود انبساط جمال این نکته راندند که انا

انت فیه و نحن انت انت هو و الکل فی هو هو فصل ممتن وصل دل افزوده

از این یک خورده و سر رشته دوی گم کرده این سرود ساز کرده و این ترانه

آغاز نهاد که من کیستم تا که گویم ثنائی بجانان بی آبرو میفرستم

همه اوست من نیستم جز خیالی کزو می فرستم ستانم باو میفرستم ندا الله

کنا هدایات التحایا لتهی و نقضی ایکم ظهرتم علینا فلم یبق منا وجود فمنکم

سلام علیکم با هستی تو ز خانه بیرون رفتم خانه چه کز آستان برون

رفتم با خود بحریم وصل خود خورم و شاد میری که من از میانه بیرون رفتم

هر چند این گونه مقالات با مستغرقان در لجه کمالات مژده قطره

بدریا دادن است و تحفه سنگریزه به بطحی فرستادن است اما چه توان کرد

حرفی که از آن نادر گو میگویم ز املای زبان حال او میگویم بی

رخصت او مرا چه جای سخن است هر نکته که او بگفت بگو میگویم

و معهذا

مجموعه [illegible] خورم دل اگر از غم آنها دگر زانده و جهد [illegible]

گردشی [illegible] سالی که مرا [illegible] معرفتی باکره [illegible] نمودن [illegible]

روزنه و سوق [illegible] بماند [illegible] قواعد صحبت معروف و مفصل [illegible]

بهره مودت [illegible] در طیب زمان [illegible] اوقات واصلان [illegible]

[illegible] و انواع بهجت و سرور [illegible] آمال و امانی درد

آورد [illegible] بار کاین نقش نگاشت [illegible] توانائی الکه در مقابله

آن حرفی [illegible] آن نقشی [illegible]

[illegible] وظیفه

دعای [illegible] دوام دولت و جاه و سعادت جاودانی [illegible]

السلام رقعه ای سیرت تو بر صفت رحمانی خاص تو کمال صورت

انسانی [illegible] در رتبت ملکی [illegible] مولانا علی [illegible]

رقعه [illegible] ریحان که در حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ

بر رقاع [illegible] کشیده و جمل [illegible] محبوب [illegible]

امرنا

اشارت [illegible] زیادت سعد بحران کردید فی الحبیب [illegible]

آوازت [illegible] ریحان [illegible] اصفهان [illegible] محمد التقیم [illegible]

[illegible] الی الکرم متصل کشیر الا بادی عزیز [illegible]

اللطف [illegible] آن [illegible] وقصل [illegible]

[illegible] معجز و کشف [illegible] ذات [illegible]

ایشان را [illegible] والدار

[illegible] الیعض [illegible] ابوالفتح احمد

کتابا بید [illegible] کرما علی الاقصر [illegible]

[illegible] الی الفتح الا ان یکون [illegible] اهل فشکرت الله

علی ما ذکر [illegible] فی حضرته الجامعة [illegible]

[illegible] الحبیب [illegible]

تعقل [illegible] فاقول شاکرا للنعمة وذاکرا لکرامته [illegible]

[illegible] العلائق [illegible] ان [illegible] الله [illegible]

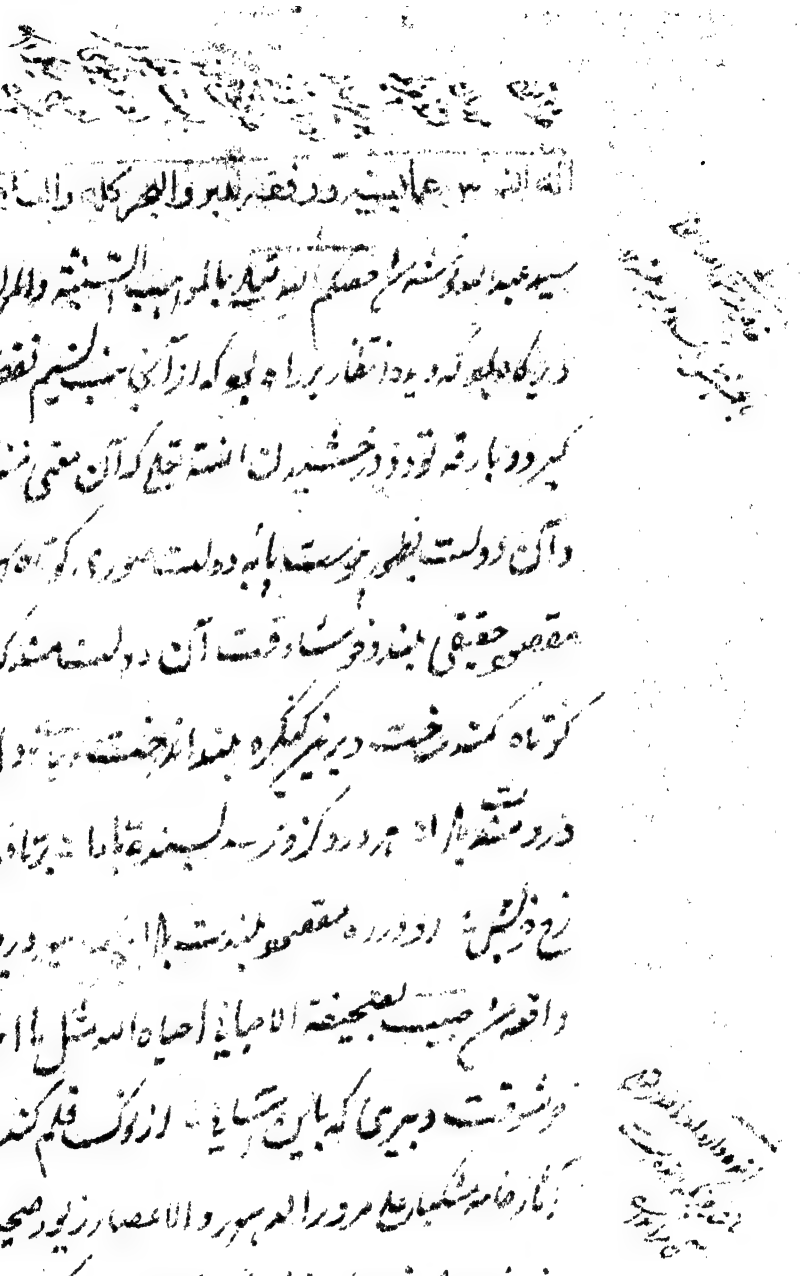

که از وعده حسرت گیرند و پیش از آنکه بمیرند جام از مرکب عمر لب تر آن بست

و از فنا به بقا از آن پیوست * سر نامه عشق راه درد پستا بدل

خوش آنکه [illegible] بهشت بدل * معلوم نیست که در عبارت چند

بود از آن تراجم السنه خواهد بود و به روز روز آخر شما ری ورود آخر را

چنان دارد که با آنچه نبایسته نباید [illegible] با آنچه روی [illegible] هم شود

ال فرح [illegible] سبدان * هر دم که [illegible] دمی [illegible] دوان

دل پاک کن از وجود [illegible] * زیرا که [illegible] شوق [illegible]

روی همه ذره ابقا با [illegible] * [illegible] قل جدا باد

[illegible] محمود و خواجه محی الدین واقع شد * [illegible] محمود که [illegible] عمری

چو آیا از [illegible] خاک [illegible] رفته [illegible]

راه [illegible] آمد [illegible] الکون [illegible] آمده باز * التماس آنکه از [illegible]

قبول [illegible] جرم وی عفو [illegible] بنظر [illegible] و از حسن [illegible]

محفوظ دولت مستدام باد [illegible] علی الدوام [illegible] زوال

قرض

قدرکم علیا و علو قدرکم بین الاهالی جلیا یا عزیزا یا نعیما که آیینه [illegible]

خاطر بی‌سرور به غفلات زنگ [illegible]؛ الکلام عزیز بملک فلاحی رقم [illegible]

که با بیچاره آهم یارست؛ چون مستطاع نیافتد که خدمت ایشان را

ارتکاب تمام از [illegible] اصحاب عبادات و [illegible] و اتحم [illegible]

کلام بنده از ارباب معارف و عدم حصول امیدواری [illegible] جلالت [illegible]

سبحانه و تعالی این قاعده مستمر داراد و [illegible] تا [illegible] مستمر

طلب حاضر [illegible] این [illegible] زبان کریست [illegible]

دارد و با آنچه ناگزیرست معروف [illegible] از دوست [illegible]

تا به سوی وفاداران؛ [illegible] از بعد دل [illegible]

[illegible] که [illegible] قدم است [illegible] تشنیم [illegible]

مقدم شریف کرده اند امید هست که بتقریب این دولت [illegible]

و از [illegible] احکام [illegible] و ممالک

طریق [illegible] اصل و السلام والاکرام [illegible]

ببینیم بیا هلال ثانی الوصلت ببینیم ✿ بر رخ فرخ سعادت ببینیم ببینیم

سر ریف اگر وصلت ببینیم ✿ امیدواری چنانست که چهرهٔ مقصود که در

پردهٔ [illegible] متواری است عنقریب مکشوف و مشهود گردد و الدوام

والالزام [illegible] فلما [illegible] من الغيم [illegible] ما كنت [illegible]

اما الى الزرع [illegible] ان [illegible] المعروف لم [illegible] من الزوال [illegible]

لا جرم که در مطالعه شریفه خدمت سیادت آن سیادت [illegible]

بعضی از وقوع یافته [illegible] تا [illegible] [illegible] لا یزال

و ثبت [illegible] الکلام از ساحت [illegible] [illegible] معروف باد

تسلی [illegible] جلت [illegible] قلبی المهموم [illegible] عالیات [illegible]

[illegible] فی [illegible] الکلی [illegible] الکتاب [illegible] المختوم [illegible]

[illegible] و نیاز [illegible] مرفوع [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ظلال [illegible] مفارق المسلمین اگر در [illegible] جمیع [illegible]

و [illegible] فلان [illegible] [illegible] دل [illegible] [illegible] اجرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن کسی که صاحب دولت است به ابواب علوم تقریرات مخصوص صفت [illegible] آید

[illegible] شریعت ایشان که [illegible] اند [illegible] شیخ چون وقت

[illegible] مستغرق [illegible] ایشان را [illegible] است [illegible] احوال [illegible]

در [illegible] اکرام و احترام [illegible] است و [illegible] و ساعت [illegible]

[illegible] الا اکرام [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] آید در آن [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] است

[illegible] از اهل [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نماید و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از آن طریقه اعراض کند و آن جمعیت [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] و [illegible] آن تفرقه [illegible]

و [illegible] است که [illegible] آن تفرقهای اعراض از آن طریقه [illegible]

[illegible] آن [illegible] بر آن طریقه [illegible] تمام [illegible] [illegible]

از طایفه میتوان کرد و هر چند امثال این سخنان طور این کمینه که بهمین
معنی گرفتار است مناسب نیست اما ای شاه که گفتار گرفتار برابر باشد و بر
این ... رهائی صاحب گفتار برسد ... بنگر که چه میگوید ... که میگوید
والسلام علی تابع الهدی ... هر کسی که زود دید روزی دوست
گر خود برود هزار سال از کوت ... در گردن جان کند ... از دوست
مشکل که دگر روی نیارد سوی دوست ... بعد از رفع نیازمندی مرقوم آنکه
خدمت مولوی اعظمی مولانا شخصی که پیش ازین بدولت عدو جهت
رسیده بود و انواع الطاف عدو نان شامل حال خود دیده بارش
نسیم عنایت بر مشام جان وزیده و جاذبه همایون دولتش عنان
گرفته بآن صوب کشیده شک نیست که پیش ترمحسن با لطف
و اهتمام سربلند خواهد شد و از خوان اکرام و احترام بهره مند خواهد گشت
دولت دو جهانی میسر باد ... ای مرغ گر سوی تبریز تیز پر
از حال ما به بر تیز بر زبان ضرر ... کامنت شده است خرقه ارباب قهر

خوش بود اطوار یوسف . اما هر آن که گذر مسیح بر در بیت المقدس با ذکر حیات

بدروازه عدم رسیده مسیح لب سبز خوان مسیحانه نشسته که شربت

حیات بخشید . گهی یعقوب را بسبب غم یوسف حکایت کرده که یوسف

بداغ فرقت یعقوب میسوخت . بر ضمیر منیر آن برادر پوشیده نیست که چون

طایر روح از مضیق ورطه قفس در هوای فضای عالم قدس پرواز

کند اهل بصیرت را جمع رنج تلف نباید چون طوطی جان از حصار بدن

و از مکنای نشیمن تقید رسته بسرای موطن اطلاق آید دل زیاب دام

بجز صدای قفس نیاید شکسته . مرغی زعرم در قفس تنگ نشسته

آمد قضا بر قفس تنگ شکست . ما نوحه زنان که قفس بشکست

او جلوه کنان که قفس تنگ شکست . هر چند این برادر در بیم و حزن

جان گداز انباز بوده در این مصیبت تا در الم مساهم شریک است که بهر

تسلیه خاطر آن برادر و سایر اعزه ابقاکم الله تعالی بالسعادت

والعزت فی اسرع وقت واقرب ساعت با شما ملاقی شوم

وفور علایق و هجوم عوایق در توقف ماند [illegible] که فرصت بر ومند که با

انفکاک [illegible] زیارت [illegible] [illegible] [illegible] بعض الاصدقاء [illegible]

رفع مسافت و شوق ملازم در میان کلام [illegible] عوام [illegible] اما بر عظام

ومقدم [illegible] در [illegible] شرب در جواب [illegible] عقب [illegible]

این تقریر [illegible] که مقصود وی از مصاحبت او طالب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این جهان [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خلاق [illegible] [illegible] [illegible] مقدم شریف [illegible]

[illegible] الله [illegible] و احترام [illegible] آورده در [illegible] [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible] التفات فرمایند [illegible]

[illegible] در این طریق قدمی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رفیق گردانم والسلام والاکرام [illegible] صحبت

[illegible] مولانا [illegible] که در صفت [illegible] گفت [illegible]

صناعت نظم و غزل و [illegible] میان [illegible] بقلم خویش [illegible]

در بیان ارباب [illegible] مرکز [illegible] رنگ [illegible] لطیف [illegible]

تشبیه و [illegible] غزل [illegible] و صاحب هنر [illegible]

فی الاصل [illegible] درگاه [illegible]

سپرده و از زمره محبان و مخلصان [illegible]

و رسم اشفاق [illegible] مقدم

شریف او را مغتنم [illegible] تعظیم و توقیر [illegible]

با علوم و فضایل [illegible] مشغول [illegible]

الحاج [illegible]

و تعالی [illegible] والسلام

رقعه [illegible]

۱۷

۲۰

بیدل الا یا [illegible] بیا بحق بها [illegible] [illegible] روز وصل [illegible]

[illegible] بجاه جمال [illegible] بحق الف [illegible]

لام و الف [illegible] بحق [illegible] [illegible] حیات [illegible]

قدرتش قدیم [illegible] کرد [illegible] آن [illegible] بحق [illegible]

سین [illegible] خدایا بآن شاه [illegible] [illegible] سر [illegible]

خدایا بآن ماه [illegible] گرفت [illegible] قلم خدایا

بآل [illegible] بحق الله [illegible] [illegible]

محفوظ دار [illegible] جهان را [illegible] [illegible] زاد [illegible]

کس [illegible] شد که [illegible] باشد [illegible] است که [illegible]

[illegible] کرد [illegible] دارش [illegible] محفوظ [illegible] سلام والله اعلم

نعت او [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

او [illegible] [illegible] [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] اعظم [illegible] عالم [illegible]

الغیاث [illegible] کاسر قدر صولت الاکاسرة الذی امتاز من ذوی السلطنة

[illegible] الاستعدادات [illegible] الحسنة الاشهر الاعلام رفیع السلطان [illegible] سلطان بایزید

[illegible] السابقة فخر السلاطین [illegible] الدنیا والدین [illegible]

[illegible] المحفوظ [illegible] التمکین [illegible]

من الحوادث المستقبلة [illegible] من الهجرة النبویة [illegible]

[illegible] آمد [illegible] کمند [illegible] درست [illegible] بحساب کرد

[illegible] نهاد [illegible]

[illegible] درست [illegible]

تمام [illegible] یک [illegible]

[illegible] برآمده [illegible] است [illegible]

لطف [illegible] برآمده [illegible] کلام منثور و منظوم عشق [illegible]

برابریست [illegible] بیشتر [illegible] باید

[illegible] است از این [illegible]

سوا مل رسید سخن کوته از زاده صبح شاه که دانش آب است و

عرفان باده همایون کتاب چو درج زر رسید از گهرهای تحقیق

پر درو هم غزل درج و هم مثنوی هم اسرار صوری و هم

معنوی شده طالع از مطلع هر غزل فروغ تباشیر صبح

امل ز مقطع چه گویم که هر مقطعی که فیض ابد را بود منبعی

بصورت پرستان کوی مجاز ز شاه حقیقی نشان داده تاز

چو در مثنوی داد داد سخن توی یافته راز نای کهن در ادراک

اسرار ام الکتاب ز هر مصرعش عقل را فتح باب زهی

نامه دلکش و دلکشای که شد جان عطار از و عطرسای

بود مثنوی لیکن آن مثنوی که شد قابض از نه بلبل مولوی

ز بس گل که از راز در وی شکفت همی شایدش گلشن راز گفت

بود مایه آن سخن بس بلند کی آنجا رسد وصف ما را کمند

سخنهای شه کز دل پاک خواست بپاکان که شاه سخنهای ماست

زان

بدین تکیه باشد دلیل تمام ٭ کلام الملوک ملوک الکلام

من از وصف گفتار شه قاصرم ٭ بمدحش چه سان بر دیر خاطرم

چو خفاش را نیست نور بصر ٭ که بیند بروی زمین عکس خور

کجا آورد هر گزش دیده آب ٭ که بیند بر اوج فلک آفتاب

فرو بند جامی زبان مقال ٭ که تنگ است اینجا سخن را مجال

چو رسمست دیرین که ختم سخن ٭ بود بر دعا بر دعا ختم کن

الا تا قوابل ز فیاض جود ٭ بریزند همواره فیض وجود

دل پاک شه قابل راز باد ٭ در فیض بر خاطرش باز باد

سپهرش بفرمان جهانش بکام ٭ دعا گوی ادا نسوجان والسلام

محمد روم نوشته شد اطاب ایاک یا نسیم شمال

قم و سر نحو قبلة الآمال ٭ نفس از بوی صدق مسکین کن

راه اخلاص رفتن آئین کن ٭ از خراسان به بند بار نیاز

راه بردار ملک روم انداز ٭ چون رسیدی ز راه راه بپرس

تا برکه هلال دو ماه بیند بسیر ۞ چهره بر خاک نهاده در این منازل ۞ به لعابت

تزیین هر سپهر رای ... مشاهده مجاهده غازی ۞ یک لب به تکبیر [illegible]

گاهی تا زنده ملک سپهر ۞ ملک موروث تو با فر جهد اصل تو تا آدم

مرزند ۞ هر سند نشین ترا جد ناند ۞ خورست زشاهان میان خورشید

یک امروز فخر حاجب است ۞ که کسی بسیر ماه هلال ۞ قران تو

گرداگرد کتاب فضل تمام ۞ شعله حکمت از کلام تو اصل ۞ منطق تو

بیان هر مجمل ۞ ده دست بیان ز تو واضح ۞ نور سحر انبیا از تو لایح

طبع پاک ترا که در آن درست ۞ فهم حکمت طبیعی افعالت ۞ بر دولت

حکمت آیت یافت ۞ که رخ از ظلمت ملاهی تافت ۞ فکر تو زود سوی

ریاضی راه ۞ شد ریاضی ریاضی جلوه آرای ۞ هیئت [illegible]

[illegible] ۞ [illegible] از مساعی تو قوی ۞ محمد کفر سعید امضای ۞ مشد ز

جهد تو قبة الاسلام ۞ حسن تدبیر تو [illegible] کرده تیغ و قلع

کفر و ضلال ۞ مقیم بر [illegible] اتفاق ۞ [illegible] ازدیاد اخلاق جمیع

تفصیل

ذرات

ذات تو در علم معنوی را فلک … وصف تو باشد … ضمیر که کان بخشش [illegible]

ملک … پرتو آن مهر است … دست تو ز سحاب نهان … و ز گفته

می‌کند … در زبان … تا بود زرد و فلک گلگون … تا بود نقطه زمین ساکن

گردش آن بر وفق رای تو باد … شرف این کتاب با تو باد … ای [illegible]

ناف گیتی … جوان … [illegible] … در [illegible]

عجب … لایق … [illegible] … [illegible]

… بزم … یاد آورد … عرض … [illegible] … [illegible]

النمل بین ملوص و داود … سلیمان و نصف اجل جراد … فانیا و ذلک

نهی … [illegible] … واحدا … [illegible] … الا [illegible]

[illegible] … الذکر … [illegible] … شوق … [illegible]

کمال شوق … [illegible] … عرض … [illegible] … [illegible]

گفته … [illegible] … اهل … یقین … [illegible]

از حدیث … [illegible] … موفق گشتن اهل علم [illegible]

وحشت … [illegible] … گر چه … [illegible]

کرده‌ام محو جهان تیز رو گردم زانکه مجموعه‌ایست سوختگی کنج فقط عنایات

گرفته دوم را این معنی پسند بگشتم ز کنج خاطر بهره و در نغمه‌ام گنجینه آسوده

فارغ از گفتگوی بیهوده که مجموع ز سفر گذشته آنچه بر گفته ز ذوقی که بر او

بر نوشتن از کشش جنبه‌ای که سایه خورشید جهان مجدود ... بر که

... زین تقریر کرده ... پیش خطیب امید ... ای ... گردم ... گرد

نقاره ز سخن قلم داده ... نظم ... زیر امید ... شرمت ز ... زندگانی جاوید ما

سخن در دولت جاوید ... هست ... در پرده ... زیر کوش ... بود

زبان ... خوار ... و ... کسر ... چون ز دل ... نیز بشکاید

که ... با ... که آنچه ... گرو ... پرده

با ... خبر ... زبان کوهر ... می نه بندد گوش ... بیگانه

کاتب رقم ... بسلسل خط ... باید آنکی بقدر فهم

نخست ... ماند ز وی ... خواهش ... ام

رقمی بر جریده ایام هر که خواند بخیرش آرد یاد کش خدا ... دل
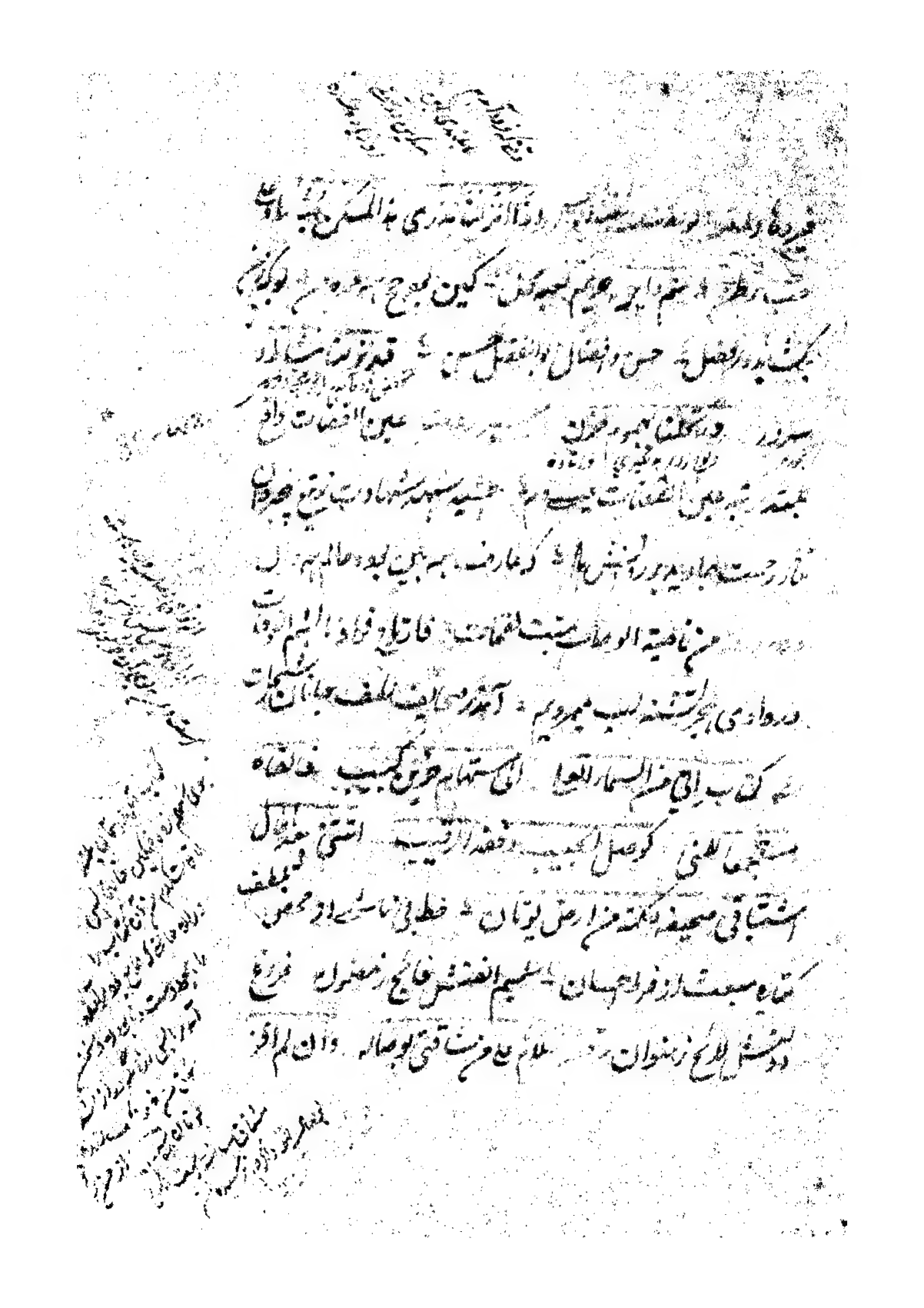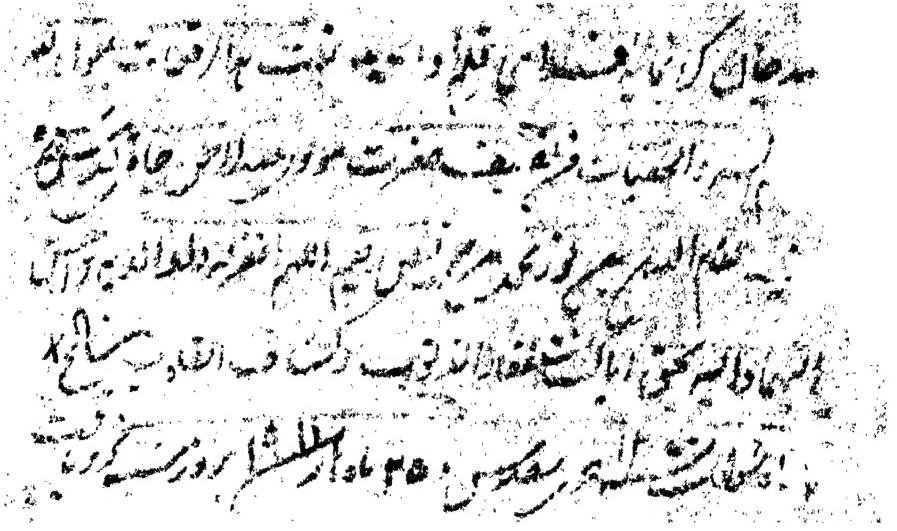
و ازاد